

بسم الله الرحمن الرحيم
تفسیر سوره حجرات : آقای قرائتی

سیمای سوره حجرات

این سوره در مدینه نازل شده و دارای هجده آیه است.
«حُجرات» جمع «حُجْرَة» است و چون در آیه چهارم این سوره درباره حجره‌های خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن به میان آمده، این سوره حجرات نامیده شده است.
در این سوره که به سوره آداب نیز شهرت دارد، موضوع‌های اخلاقی و اجتماعی مهمی مطرح شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. آداب برخورد با پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشی نگرفتن بر آن حضرت.
 ۲. دوری از مسخره کردن، نام بد نهادن، سوءظن، تجسس و غیبت.
 ۳. برقراری روابط اجتماعی بر اساس اخوت و برادری، اصلاح ذات البین، بسیج عمومی بر ضد یاغی، میانجی‌گری عادلانه و دوری از شایعه پراکنی.
 ۴. ارزش گذاری افراد جامعه بر اساس درجات ایمان و تقوای آنان و دوری نمودن از کفر، فسق و گناه.
 ۵. پیروی از پیامبر الهی از روی عشق و آگاهی و دوری از هرگونه منت‌گذاری به واسطه‌ی پذیرش اسلام و عمل به دستورات آن.
- در این سوره کوتاه، پنج بار خطاب «یا ایّها الذین آمنوا» تکرار شده است که بیانگر جایگاه مسائل اخلاقی و روابط اجتماعی در اسلام می‌باشد و به خوبی نشان می‌دهد که نحوه‌ی رفتار مسلمانان با یکدیگر و با رهبران خود، مورد توجه شارع مقدس بوده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.

«۱» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در هیچ کاری) بر (حکم) خدا و پیامبر او پیشی نگیرید و از خداوند پروا کنید، که خداوند شنوا و دانا است.
نکته‌ها:

سه سوره‌ی مائده، حجرات و ممتحنه که درباره مسائل حکومتی و اجتماعی است، با جمله‌ی «یا ایّها الذین آمنوا» شروع شده است.

در آغاز سوره‌ی مائده می‌خوانیم: «یا ایّها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پیمان‌های خود وفادار باشید و در سوره‌ی ممتحنه می‌خوانیم: «یا ایّها الذین آمنوا لاتّخذوا عدوی و عدوکم اولیاء» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خود را سرپرست خود قرار ندهید و در این سوره می‌خوانیم: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر حکم خدا و رسول پیشی نگیرید.

این آیه می‌خواهد مؤمنان را همچون فرشتگان تربیت کند، زیرا قرآن درباره‌ی آنها می‌فرماید: در سخن بر خدا سبقت نمی‌گیرند و تنها طبق دستور او عمل می‌کنند. «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ» (۱)

قرآن، موارد تقدّم و پیشی گرفتن بر پیامبر را بیان نکرده است تا شامل نهی از انواع پیش افتادن‌ها در امور عقیدتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیر آن در گفتار و کردار گردد.

خداوند از تقدّم بر رهبر جامعه اسلامی به شدّت نهی نموده است، زیرا کسی که در کارهایش از خدا و پیامبر پیشی می‌گیرد، در مدیریت نظام اسلامی خلل وارد کرده و جامعه را به هرج و مرج می‌کشانند و در حقیقت نظام قانون‌گذاری را بازیچه تمایلات خود قرار می‌دهد.

عمل به این آیه، جلوی بسیاری از خطاها را می‌گیرد. زیرا گاهی خواسته‌ی مردم، پیروی انسان از حدس و تخمین یا میل به ابتکار و نوآوری و یا قضاوت عجولانه و یا گمان آزاداندیشی، انسان را وادار به گفتن، نوشتن و یا گرفتن تصمیماتی می‌کند که ناخودآگاه از خواسته‌ی خدا و رسول جلو می‌افتد. همان گونه که گروهی به گمان عبادت، قاطعیّت، انقلابی بودن و زهد و ساده زیستی، از خدا و رسول پیشی گرفتند و به قول معروف کاسه‌ی داغ‌تر از آش شدند.

پذیرش و عمل به آن دسته از آداب و عادات و رسوم اجتماعی و یا مقرّرات و قوانین بشری که ریشه در قرآن و حدیث ندارد و برخاسته از عقل و فطرت نیست، نوعی پیش افتادن از خدا و رسول است.

نمونه‌های پیش‌افتادن

به چند نمونه تاریخی از پیشی گرفتن بر پیامبر که در تفاسیر و روایات آمده، توجّه کنیم:

۱. در عید قربان، گروهی قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله قربانی کردند، به آنان گفته شد: «لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (۲)

۲. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گروهی را برای تبلیغ نزد کفار فرستاد. کفار نمایندگان پیامبر را کشتند و تنها سه نفر توانستند فرار کنند. این سه نفر در مسیر بازگشت دو نفر از کفار قبیلۀ بنی‌عمر را به انتقام کشته شدن دوستان خود کشتند، در حالی که آن دو نفر بی‌تقصیر بودند. قرآن آنان را به خاطر این عمل خودسرانه توبیخ کرد که چرا بدون دستور پیامبر دست به این عمل زدید؟ (۳) «لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

۳. قوم بنی‌تمیم از پیامبر صلی الله علیه و آله امیر و حاکم خواستند. خلیفه‌ی اوّل و دوّم هر کدام شخصی را پیشنهاد کردند و با هم مشاجره می‌کردند که کاندیدای من بهتر است، آیه نازل شد: «لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ... وَ لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ» (۴)

۴. امام معصوم علیه السلام به شخصی فرمود: این دعا را بخوان: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...» تا آنجا که می‌فرماید: «يُحْيِي وَ يُمِيتُ». شنونده از پیش خود جمله‌ای اضافه کرد و گفت: «و يُمِيت وَ يُحْيِي» حضرت فرمودند: جمله‌ی تو صحیح است، امّا آنچه من می‌گویم بگو و سپس آیه‌ی «لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» را برای او تلاوت فرمودند. (۵)

۵. بعضی اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خواب و خوراک و آمیزش با همسر را بر خود حرام کردند. حضرت ناراحت شده و مردم را جمع کرده و فرمودند: من خودم غذا می‌خورم، می‌خوابم و با همسرم زندگی می‌کنم. راه و روش و سیره‌ی زندگی من این است، پس هرکس از این راه پیروی نکند، از من نیست. «فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (۶)

۶. با این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج موقت را شرعی و قانونی اعلام فرمودند، امّا خلیفه‌ی دوم آن را حرام کرد. این خود، نوعی پیش افتادن از پیامبر صلی الله علیه و آله است که در این آیه از آن نهی شده است. «لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

۷. در سال هشتم هجری که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله برای فتح مکه از مدینه حرکت کردند، بعضی از مسلمانان در این سفر روزه خود را افطار نکردند، با این که می‌دانستند مسافر روزه ندارد و می‌دیدند که پیامبر صلی الله علیه وآله افطار کرده است. اینها در واقع از پیامبر صلی الله علیه وآله پیشی گرفتند.

پیام‌ها:

۱- پیش از درخواست و دستور به کاری، باید ابتدا زمینه‌های روانی پذیرش را در مخاطب ایجاد کرد. جمله‌ی «یا ایها الذین آمنوا» به مؤمنان شخصیت می‌دهد و رابطه‌ی آنان با خدا را که زمینه‌ی انجام دستور است، بیان می‌کند.

۲- از آنجا که فرمان پیش نیفتادن از خدا و رسول، فرمان ادب است، خود این آیه نیز مخاطب را با ادب ویژه صدا می‌زند. «یا ایها الذین آمنوا...»

۳- حرام کردن حلال خداوند و یا حلال کردن حرام‌ها، نوعی پیشی گرفتن بر خدا و رسول است. «لا تقدّموا...»

۴- هرگونه بدعت و جعل قانون در برابر قانون الهی ممنوع است. «لا تقدّموا...»

۵ - سرچشمه‌ی قانون و رفتار ما باید قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله باشد. «لا تقدّموا بین یدی الله و رسوله»

۶- حکم رسول، حکم خداست و بی‌احترامی به او بی‌احترامی به خداست. «لا تقدّموا بین یدی الله و رسوله»

۷- پیشی گرفتن از خدا و رسول، بی‌تقوایی است. «لا تقدّموا... واتّقوا»

۸ - برای انجام تکالیف، دو اهرم ایمان و تقوا لازم است. «آمنوا... واتّقوا»

۹- التزام عملی باید همراه با تقوای درونی باشد. «لا تقدّموا... واتّقوا الله»

۱۰- کسانی که به خاطر سلیقه‌های شخصی یا آداب اجتماعی، بر خدا و رسولش پیشی می‌گیرند، از ایمان و تقوا دور شده‌اند. «لا تقدّموا... واتّقوا»

۱۱- تندروی‌های خود را توجیه نکنیم. «لا تقدّموا... ان الله سمیع علیم»

۱۲- ایمان به حضور و آگاهی خداوند، زمینه پرهیز و خداترسی می‌گردد. «و اتّقوا الله ان الله سمیع علیم»

«۲» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در گفتگو با پیامبر) صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و آن گونه که با یکدیگر بلند گفت‌وگو می‌کنید، با پیامبر بلند سخن مگویید! مبادا (به خاطر این بی‌ادبی)، اعمالتان نابود شود و شما آگاه نشوید.

نکته‌ها:

در آیه‌ی قبل، از پیشی گرفتن بر رسول خدا و دستورات الهی در عمل نهی شد و در این آیه، از بلند کردن صدا در حضور پیامبر در گفتار و سخن گفتن. در آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی نور نیز سفارش شده که پیامبر را مانند خود صدا نزنید، بلکه با احترام و مؤدبانه نام ببرید.

حفظ عمل، مهم‌تر از خود عمل است. اعمال ما گاهی از اوّل خراب است، چون با قصد ریا و خودنمایی شروع می‌شود، گاهی در وسط کار به خاطر عجب و غرور از بین می‌رود و گاهی در پایان کار به خاطر بعضی از اعمال حبط می‌شود. به همین جهت قرآن می‌فرماید: هر کسی عمل خود را تا قیامت بیاورد و از آفات بیمه کند، ده برابر پاداش داده می‌شود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امثالها» (۷) و نمی‌فرماید: هر کس عملی را انجام دهد، ده برابر پاداش دارد. زیرا میان انجام عمل در دنیا و تحویل آن در قیامت، فاصله‌ی زیادی است.

چنانکه در روایتی رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: برای هر ذکری، درختی در بهشت کاشته می‌شود، شخصی گفت: پس ما در بهشت درختان زیادی داریم! حضرت فرمود: بله، ولی گاهی گناه و اعمالی از شما سر می‌زند که آن درختان را می‌سوزاند. سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.(۸)

قرآن، حبط اعمال را، یک جا برای کفر و شرک آورده و یک جا برای بی‌ادبی در محضر پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله، پس کیفر بی‌احترامی به پیامبر، هم‌وزن کیفر کفر و شرک است.

یکی از یاران پیامبر که در حضور پیامبر بلند سخن گفته بود، هنگامی که شنید صدای بلند او سبب از بین رفتن و نابودی کارهای خوب او می‌شود، بسیار ناراحت شد. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: صدای بلند تو برای خطابه و سخنرانی بود و حساب تو از دیگران جداست.(۹)

در جمله‌ی «ان تحبط اعمالکم و انتم لاتشعرون»، این نکته نهفته است که برخی اعمال آثار وضعی دارد و آن آثار وابسته به دانستن یا ندانستن ما نیست.

اگر انسان مایعی سمّی بخورد مسموم می‌شود، گرچه گمان کند آب است. اگر به سیم برق دست بزنیم، دچار برق گرفتگی می‌شویم، گرچه گمان کنیم برق ندارد. برخی گناهان، سبب پیدایش قحطی، زلزله، کوتاه شدن عمر، ذلت و خواری می‌شود، گرچه خود انسان از عامل پیدایش این آثار خبری نداشته باشد.

گرچه بلند کردن صدا در مقابل پیامبر بی‌ادبی به پیامبرصلی الله علیه وآله است که به خاطر مقام والای آن حضرت، سبب حبط اعمال می‌شود، ولی قرآن به ما سفارش کرده که نسبت به همه‌ی مردم ادب را رعایت کنیم و آرام سخن بگوییم. چنانکه لقمان‌علیه السلام به فرزندش می‌گوید: «واغضض من صوتک» صدای خود را فرو گیر و آرام سخن بگو. سپس صداهای بلند را به صدای الاغ تشبیه کرده است: «ان آنکر الاصوات لصوت الحمیر» (۱۰)

مسئله‌ی صدای بلند و آلودگی صوتی، امروزه یکی از مشکلات جامعه‌ی بشری است که گاهی به اسم عروسی، گاهی به اسم عزا، گاهی در مسجد و گاهی در کوچه و خیابان و زمین ورزش، آرامش را از مردم سلب می‌کند.

نمونه‌های بی‌ادبی به پیامبر

الف: پیامبر اسلام در آستانه‌ی رحلت، تقاضای قلم و کاغذی کرد و فرمود: می‌خواهم چیزی بگویم و بنویسید که بعد از آن هرگز گمراه نشوید! در میان حاضران خلیفه‌ی دوم گفت: بیماری پیامبر شدید شده و سخنانش بی‌ارزش است، شما قرآن دارید و نیازی به نوشتن نیست. سر و صدا به موافقت و مخالفت بلند شد. حضرت فرمود: برخیزید و بروید.(۱۱)

مرحوم علامه سید شرف‌الدین، صاحب کتاب المراجعات، می‌فرماید: گرچه قلم و کاغذ نیاوردند و چیزی نوشته نشد، ولی می‌توان خط نانوشته را خواند. زیرا با بررسی روایات خواهیم دید که پیامبر این مطلب را بارها بیان فرموده است که من از میان شما می‌روم و دو چیز گرانبها را به جا می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک کنید، هرگز گمراه نشوید و آن دو، قرآن و اهل‌بیت من هستند. «انّی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتُم بهما لن تضلّوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی» (۱۲)

پس در اینجا نیز مراد آن حضرت تمسک به قرآن و اهل‌بیت بوده است.

ب: هنگامی که امام حسن مجتبی‌علیه السلام شهید شد و خواستند او را در کنار قبر جدّش رسول‌خداصلی الله علیه وآله دفن کنند، عایشه جلوگیری کرد و این امر باعث بلند شدن سر و صدای مردم شد. امام‌حسین‌علیه السلام با تلاوت آیه‌ی «لا ترفعوا أصواتکم...» مردم را امر به سکوت کرد و فرمود: احترام پیامبراکرم‌صلی الله علیه وآله پس از مرگ حضرت نیز همچون زمان حیات او لازم است.(۱۳)

مقدّسات در اسلام

در تمام دنیا با وجود عقائد مختلف، به بزرگان خود احترام خاصّ می‌گزارند. شهرها، خیابان‌ها، دانشگاه‌ها، فرودگاه‌ها، مدارس و مؤسسات را به نام آنان نام‌گذاری می‌کنند. در اسلام نیز برخی افراد و حتّی برخی گیاهان و جمادات قدّاست دارند.

در اسلام ریشه‌ی قدّاست و کرامت هر چیزی، وابستگی آن به ذات مقدّس خداوند است و هر چه این وابستگی بیشتر باشد، قدّاست هم بیشتر است و ما باید احترام ویژه‌ی آن را حفظ کنیم. امّا مقدّسات:

۱. خداوند سرچشمه قدّس است و مشرکان که دیگران را با خدا یکسان می‌پندارند، در قیامت به انحراف خود اقرار خواهند کرد و به معبودهای خیالی خود خواهند گفت: رمز بدبختی ما این است که شما را با پروردگار جهانیان یکسان می‌پنداشتیم. «اذ نُسویکم ربّ العالمین» (۱۴)

در قرآن از تسبیح و تنزیه خداوند زیاد سخن به میان آمده است، یعنی ما باید برای خدا آن احترام و قدّاستی را بپذیریم که هیچ‌گونه عیب و نقصی برای او تصوّر نشود. نه تنها ذات او، بلکه نام او نیز باید منزّه باشد. «سَبِّح اسم ربّک الاعلی» (۱۵)

۲. کتاب خدا نیز احترام و قدّاست ویژه‌ای دارد. وقتی خداوند قرآن را عظیم می‌داند، (۱۶) پس ما باید آن را تعظیم کنیم، وقتی قرآن را کریم می‌داند، (۱۷) ما باید آن را تکریم کنیم، و چون قرآن را مجید می‌داند، (۱۸) ما باید آن را تمجید کنیم.

۳. رهبران الهی، تمام انبیا و جانشینان بر حقّ آن بزرگواران به خصوص حضرت محمدصلی الله علیه وآله و اهل بیت او، دارای مقام مخصوصی هستند که در این سوره پاره‌ای از آداب برخورد با آن حضرت بیان شده است: بر آنان پیشی نگیریم، بلندتر از آنان صحبت نکنیم و در آیات دیگر، فرمان صلوات بر پیامبر داده شده است. (۱۹)

البته باید به این نکته توجّه کنیم که پس از رحلت پیامبر نیز، زیارت آن حضرت (۲۰) و زیارت و احترام جانشینان و ذریّه آن بزرگوار و تمام کسانی که به گونه‌ای به آن حضرت نسبت دارند، به خصوص علمای ربّانی و فقهای عادل و مراجع تقلید که به فرموده‌ی روایات، جانشینان پیامبرند، بر ما لازم است. چنانکه در حدیث می‌خوانیم: کسی که سخن فقیه عادل را رد کند، مثل کسی است که سخن اهل بیت پیامبرعلیهم السلام را رد کرده و کسی که سخن آنان را رد کند، مثل کسی است که سخن خدا را رد کرده باشد. (۲۱)

نه تنها شخص پیامبران، بلکه آنچه مربوط به آنان است، قدّاست و کرامت دارد. در قرآن می‌خوانیم: صندوقی که موسی علیه السلام در زمان نوزادیش در آن نهاده و به دریا انداخته شده بود و پس از آن یادگارهای موسی و آل موسی در آن نگهداری می‌شد، به قدری مقدّس بود که فرشتگان آن را حمل می‌کردند و باعث پیروزی بر دشمنان می‌شد. (۲۲)

۴. در اسلام، والدین از کرامت و قدّاست خاصّی برخوردارند. در قرآن پنج مرتبه بعد از سفارش به یکتاپرستی، احسان به پدر و مادر مطرح شده (۲۳) و تشکّر از آنان، در کنار تشکّر از خداوند آمده است. (۲۴)

احترام والدین تا آنجا است که نگاه همراه با محبّت به والدین عبادت است و به ما سفارش شده صدای خود را بلندتر از صدای آنها قرار ندهید، سفری که سبب اذیت آنان می‌شود، حرام است و باید در آن سفر نماز را کامل خواند.

۵. در اسلام، بعضی زمان‌ها مثل شب قدر، بعضی مکان‌ها مثل مسجد، بعضی سنگ‌ها مثل حجرالاسود، بعضی آبها مثل زمزم، بعضی خاک‌ها مثل تربت امام حسین علیه السلام، بعضی لباسها مثل لباس احرام، مقدّس شمرده شده است و باید برای آنها احترام خاصّی قائل شد.

در قرآن می‌خوانیم: حضرت موسی به احترام وادی مقدّس، هنگام ورود به آنجا کفش خود را بیرون آورد. «فَاخْلَعْ نَعْلَکَ اِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی» (۲۵)

مسجد الحرام مکان مقدّسی است که مشرک، حقّ ورود به آنجا را ندارد. «أَتَمَّا الْمُشْرِكُونَ نَجَسَ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» (۲۶)

محلّ عبادت و مساجد مقدّس است و هنگامی که به مسجد می‌روید، زیبا و پاکیزه بروید. «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (۲۷) و فرد جُنُب و ناپاک، حقّ توقّف در مسجد را ندارد. «وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» (۲۸)

مسجد به قدری عزیز است که افرادی مثل حضرت ابراهیم، اسماعیل، زکریّا و مریم‌علیهم السلام مسئول تطهیر آن بوده‌اند. «طَهِّرَا بَيْتِيَ» (۲۹) حتّی مادر مریم که خیال می‌کرد فرزندش پسر است، نذر کرد او را خادم مسجد الاقصی قرار دهد. «أَنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا» (۳۰)

۶. انسان با ایمان نیز دارای قداست و کرامت است، تا آنجا که آبروی مؤمن از کعبه بیشتر است و آزار و غیبت او حرام و دفاع از حقّ او واجب و حتّی بعد از مرگ نیز نبش قبر او حرام است.

پیام‌ها:

۱- برای آموزش ادب به دیگران، ما نیز باید آنان را مؤدّبانه صدا بزنیم. (در این آیه خداوند مؤمنان را با جمله‌ی «یا ایّها الذّین آمنوا» صدا زده است.)

۲- سفارش به احترام بزرگان، از زبان دیگران زیبا است. (در این آیه پیامبر نمی‌فرماید: بلندتر از من سخن نگوئید، این خداوند است که سفارش می‌کند بلندتر از پیامبر صحبت نکنید.) «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ»

۳- مقام و موقعیت افراد، در عمل آنان اثر دارد. (جسارت مؤمن نسبت به پیامبر، کیفر سنگینی دارد.) «یا ایّها الذّین آمنوا لا ترفعوا... ان تحبط اعمالکم»

۴- گاهی انسان ندانسته تیشه به ریشه خود می‌زند. «تَحْبِطُ أَعْمَالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»

«۳» إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ

همانا کسانی که نزد پیامبر (از روی ادب و احترام) صدایشان را پایین می‌آورند، آنان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای (پذیرش) تقوا آزمایش (و آماده) کرده و آمرزش و پاداش بزرگ مخصوص آنها است.

نکته‌ها:

«غَضٌّ» به معنای پایین آوردن و کوتاه کردن است. این واژه در قرآن، هم در مورد کوتاه کردن صدا به کار رفته و هم در مورد کوتاه کردن نگاه ؛ چنانکه در مورد نگاه به نامحرمان، قرآن می‌فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُوا مِنْ إِبْصَارِهِمْ» (۳۱)

اگر ادب در کلام لازم است، در رفتار و کردار، به طریق اولی لازم است.

آهسته سخن گفتن، نشانه‌ی ادب، تواضع، وقار و آرامش انسان است.

قرآن در این آیه می‌فرماید: خداوند دل‌های افراد را آزمایش می‌کند، تا میزان پاکی و تقوای درون آنها را آشکار سازد. زیرا چه بسیار افراد ریاکارانه اظهار ادب و تواضع می‌کنند، ولی در درون متکبران.

پاداش‌های الهی معمولاً با صفات «کریم»، «عظیم»، «کبیر» و «غیر مَمْنُون» (پیوسته) همراه است و این بخاطر آن است که سرچشمه این پاداش‌ها، رحمت و لطف بی‌نهایت خدا است.

ادب در گفتار

این آیه ادب سخن گفتن با رسول خدا را بیان می‌کند، در اینجا مناسب است به دستوراتی که اسلام برای نوع سخن و گوینده و چگونگی بیان او دارد، اشاره کنیم:

۱. سخن باید واقعی و حقیقی باشد. «بِنَبَأٍ يَقِينٍ» (۳۲)

۲. گفتار بایستی دل‌پسند باشد. «الطَّيِّبُ مِنَ الْقَوْلِ» (۳۳)

۳. سخن باید رسا و شفاف باشد. «قَوْلًا بَلِيغًا» (۳۴)
 ۴. بعضی از گفتار باید نرم بیان شود. «قَوْلًا لَيِّنًا» (۳۵)
 ۵. سخن باید بزرگوارانه بیان شود. «قَوْلًا كَرِيمًا» (۳۶)
 ۶. سخنی باشد که پذیرش و عمل آن آسان باشد. «قَوْلًا مَيْسُورًا» (۳۷)
 ۷. در گفتار هیچ گونه لغو و باطلی نباشد. «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّور» (۳۸)، «عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (۳۹)
 ۸. گفتار باید همراه با کردار باشد و گرنه قابل سرزنش است. «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (۴۰)
- پیام‌ها:

۱- هم خلافتکار را توبیخ کنیم و هم درستکار را تشویق. (در آیه‌ی قبل کسانی که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بلند صحبت کردند توبیخ شدند، و در این آیه و آیات بعد، افراد مؤدب تشویق می‌شوند.) «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ... لَهُمْ مَغْفِرَةٌ...»

۲- ادب‌های مقطعی و لحظه‌ای، نشان دهنده‌ی عمق تقوا نیست. «يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ» (فعل مضارع، نشانه‌ی استمرار و تداوم است)

۳- در قرآن هر جا «مغفرت» و «اجر» آمده، ابتدا سخن از مغفرت است. زیرا تا از گناه پاک نشویم، نمی‌توانیم الطاف الهی را دریافت کنیم. «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اجْر عَظِيمٌ»

۴- لازمه‌ی ایمان و تقوا، عصمت از گناه نیست، چه بسا افراد مؤمن متقی که گرفتار لغزش و گناه می‌شوند اما به زودی جبران می‌کنند. «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ»

«۴» إِنَّ الَّذِينَ يَنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
 همانا کسانی که از پشت حجره‌ها تو را می‌خوانند، اکثرشان تعقل نمی‌کنند.
 «۵» وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 و اگر صبر کنند تا به سوی آنان خارج شوی، قطعاً برایشان بهتر است و خداوند آمرزنده مهربان است.
 نکته‌ها:

اسلام، برای آداب اجتماعی اهمیّت ویژه‌ای قائل است. در این سوره به بخشی از آن آداب اشاره شده و لذا به سوره آداب مشهور شده است.

گرچه مسئله‌ی صدا زدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پشت دیوار و پنجره، امروز دیگر مطرح نیست، ولی درس و قانونی که از این ماجرا به دست می‌آید، برای ما کارساز است. در تفسیر روح المعانی می‌خوانیم که ابن عباس به خانه‌ی استادش می‌رفت، ولی در خانه را نمی‌زد و صبر می‌کرد تا خود استاد بیرون بیاید. از او پرسیدند: چرا در نمی‌زنی؟ و او در پاسخ این آیه را تلاوت می‌کرد: «وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ» اگر مردم صبر کنند تا تو از خانه خارج شوی برای آنان بهتر است.

اتاق‌های خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به تعداد همسران او بود و هریک از آنان، حجره‌ای مستقل داشت. این اتاق‌ها بسیار ساده و بی‌آلایش بود و متأسفانه در زمان ولید بن عبدالملک خراب و جزو مسجد قرار داده شد. (۴۱) ای کاش این حجره‌ها به حال خود باقی می‌ماند تا مردم جهان این سادگی را می‌دیدند و عبرت می‌گرفتند!
 حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا عَقْلَ لِمَنْ لَا أَدَبَ لَهُ» (۴۲)، کسی که ادب ندارد، در واقع عاقل نیست.
 پیام‌ها:

- ۱- معمولاً بی‌ادبی نشانه‌ی بی‌خردی است. «الَّذِينَ يَنَادُونَكَ... لَا يَعْقِلُونَ»
- ۲- بی‌ادبی نسبت به رهبران آسمانی، قابل توبیخ و سرزنش است. «الَّذِينَ يَنَادُونَكَ... لَا يَعْقِلُونَ»

۳- خانه و خانواده، حریم دارد و دیگران حق مزاحمت برای آن ندارند، حتی با صدا زدن آنان از بیرون خانه. «ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون»

۴- حساب افرادی که بر اساس عادت بلند سخن می‌گویند، (نه بر اساس اهانت و تحقیر)، از افراد بی‌ادب و مغرض جداست. «اکثرهم لایعقلون»

۵ - به برنامه‌ها و اوقات فراغت دیگران احترام بگذاریم. پیامبر نیز به آرامش و استراحت نیاز دارد و نباید مردم هر لحظه مزاحم او شوند. «لو أنهم صبروا...»

۶- مسئولیت‌های اجتماعی، نباید مانع رسیدگی به امور خانوادگی آنان شود. «صبروا حتی تخرج الیهم»

۷- پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله زمان‌هایی را برای ملاقات با مردم قرار داده بود و نیازی به فریاد از کوچه نبود. «صبروا حتی تخرج الیهم»

۸ - در برابر افراد بی‌ادب و بی‌خرد، از باب رحمت، گذشت و مهربانی وارد شویم و آنان را مأیوس نکنیم. خداوند ضمن سرزنش کسانی که پیامبر را با فریاد صدا می‌زدند، مغفرت و رحمت خود را مطرح می‌کند تا یکسره مأیوس نشوند و فرصت تغییر رفتار داشته باشند. «لو أنهم صبروا... والله غفور رحیم»

«۶» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسقی برای شما خبری مهم آورد تحقیق کنید، مبدا (از روی زودباوری و شتاب‌زدگی تصمیم بگیرید و) ناآگاهانه به گروهی آسیب رسانید، سپس از کرده‌ی خود پشیمان شوید.
نکته‌ها:

بر اساس روایات متعدد از طرق شیعه و سنی، این آیه درباره ولیدبن عقبه نازل شده است. زیرا پیامبر او را برای جمع‌آوری زکات از قبیله بنی مصطلق اعزام داشت، اما از آنجا که میان او و این قبیله در دوران جاهلیت، خصومتی شدید بود، هنگامی که اهل قبیله به استقبال او می‌آمدند، گمان کرد که به قصد کشتن او آمده‌اند. لذا جلوتر نرفت و نزد پیامبر بازگشت و خبر داد که مردم از پرداخت زکات خودداری کرده‌اند. پیامبر از این خبر ناراحت شد و تصمیم گرفت آنان را گوشمالی دهد. آیه فوق نازل شد و در مورد خبر فاسق دستور تحقیق داد.

روشن است که فسق ولیدبن عقبه، از ابتدا روشن نبود و گر نه پیامبر شخص فاسق را به عنوان نماینده خود جهت دریافت زکات اعزام نمی‌کرد، بلکه پس از دروغی که ولید در مورد سرباز زدن قبیله بنی‌المصطلق از پرداخت زکات گفت، این آیه فسق او را آشکار ساخت تا پیامبر و مؤمنان بر اساس خبر او عمل نکنند.

امام حسین علیه السلام در احتجاجی که با ولید بن عقبه داشت فرمود: به خدا سوگند من تو را در دشمنی‌ات با علی بن ابی‌طالب علیهما السلام ملامت نمی‌کنم، زیرا خداوند، علی را مؤمن و تو را فاسق خوانده است. سپس آیه فوق را تلاوت کردند. (۴۳)

سؤال: در این آیه دستور تحقیق و بررسی آمده، ولی در آیه‌ی ۱۲ همین سوره، تجسس، حرام شمرده شده است، آیا می‌شود تحقیق و تفحص، هم حرام باشد و هم واجب؟

پاسخ: آنجا که تجسس حرام است، درباره‌ی رفتار شخصی مردم است که ربطی به زندگی اجتماعی ندارد، ولی آنجا که واجب است، موردی است که به جامعه مربوط است و می‌خواهیم بر اساس آن، اقدام و عملی انجام دهیم که اگر به خاطر احترام فرد، تحقیق و بررسی نکنیم ممکن است جامعه در معرض فتنه و آشوب قرار گیرد.

فسق چیست و فاسق کیست؟

«فسق» در لغت به معنای خارج شدن است و در اصطلاح قرآنی، به خارج شدن از راه مستقیم گفته می‌شود. این کلمه در برابر عدالت به کار می‌رود و فاسق به کسی گویند که مرتکب گناه کبیره‌ای شود و توبه نکند.

واژه «فسق»، در قالب‌های گوناگون، پنجاه و چهار بار در قرآن آمده و در موضوعات و مصادیق مختلفی به کار رفته است از جمله:

۱. در مورد انحراف‌های فرعون و قوم او: «أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (۴۴)
۲. در مورد افراد چند چهره و منافق: «أَنَّ الْمَنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۴۵)
۳. در مورد آزار دهندگان به انبیا و سرکشان از دستورات آنان: «قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنَدْخُلُهَا... الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (۴۶)
۴. در مورد کسانی که طبق قانون الهی داوری و قضاوت نمی‌کنند: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۴۷)
۵. در مورد حيله گران: «...بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (۴۸)
۶. در مورد کسانی که وظیفه‌ی مهم امر به معروف و نهی از منکر را رها می‌کنند: «أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا... بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (۴۹)
۷. در مورد کسانی که خانه، تجارت، فامیل و مادیات را بر جهاد در راه خدا ترجیح می‌دهند: «أَن كَانَ آبَائُكُمْ... أَحَبَّ... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (۵۰)
۸. در مورد گناهان علنی و انحرافات جنسی و شهوترانی‌های ناروا. (قرآن به قوم لوط که گناه را در مجالس علنی و بی‌پروا انجام می‌دادند، لقب فاسق داده است) «رَجَزْنَا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (۵۱)
۹. در مورد بهره‌گیری از غذاهای حرام: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ... ذَلِكُمْ فَسْقٌ» (۵۲)
۱۰. در مورد تهمت زدن به زنان پاکدامن: «يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ... أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۵۳)

تحقیق، داوری دردهای اجتماعی

در طول تاریخ، انبیا با مردم و اجتماعاتی روبرو بوده‌اند که به انواع بیماری‌های اجتماعی و اخلاقی مبتلا بوده‌اند و حتی امروز با آن همه پیشرفت‌های مهمی که در زندگی بشر شده است، هنوز آن بیماری‌ها به قوت خود باقی است. بیماری‌هایی همچون:

تقلید کورکورانه از نیاکان و پیروی از عادات و آداب و رسوم خرافی.

پیروی از خیالات، شایعات، پیشگویی‌ها و رؤیاهای بی‌اساس.

داوری و موضع‌گیری بدون علم، ستایش یا انتقاد بدون علم و نوشتن و گفتن بدون علم.

داوری شتاب‌زدانه برای همه آن بیماری‌ها، تحقیق و بررسی است که در این آیه آمده است.

اگر جامعه اهل دقت و تحقیق و بررسی باشد، همه‌ی این آفات و بلاهای اجتماعی یکسره درمان می‌شود.

مشابه این آیه، آیه ۹۴ سوره نساء است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغْنَمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» ای مؤمنان! هرگاه در راه خدا گام بر می‌دارید و سفر می‌کنید، تحقیق و بررسی کنید و به کسی که اظهار ایمان می‌کند نگوئید تو مؤمن نیستی و بخاطر به دست آوردن غنائم بی‌گناهی را نکشید. زیرا نزد خداوند غنائم فراوانی است.

چنانکه در تاریخ آمده است: پس از جنگ خیبر، پیامبر صلی الله علیه وآله شخصی به نام أسامة بن زید را همراه گروهی از مسلمانان به سوی یهودیانی که در یکی از روستاهای فدک بودند فرستاد تا آنان را به اسلام یا قبول شرایط ذمه و تحت‌الحمایه بودن دعوت نماید، یکی از یهودیان (به نام مرداس) با شنیدن خبر، اموال و خانواده خود را در پناه کوهی قرار داد و با گفتن «لا اله الا الله محمد رسول الله» به استقبال مسلمانان آمد. أسامة به گمان این که او از ترس، اسلام آورده و اسلام او واقعی نیست، او را کشت. رسول خدا پس از اطلاع، به شدت ناراحت شدند و آیه فوق نازل شد.

خبر در اسلام

اسلام درباره‌ی چگونگی سخن و نقل خبر تأکیده‌های فروانی کرده است از جمله:

الف) قرآن از کسانی که هر خبری را می‌شنوند و نسنجیده آن را نشر می‌دهند، به شدت انتقاد کرده و می‌فرماید: خبر را به اهل استنباط عرضه کنید و اگر حقانیت آن ثابت شد، آنگاه آن را پخش کنید. (۵۴)

ب) قرآن برای کسانی که با پخش اخبار دروغ، در جامعه دغدغه ایجاد می‌کنند، کیفری سخت معین فرموده است. (۵۵)

ج) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سال آخر عمر شریف خود در سفر حج فرمودند: کسانی که خبرهای دروغی از من نقل می‌کنند، زیادند و در آینده زیادتر خواهند شد، هر کس آگاهانه به من نسبت دروغ بدهد، جایگاهش دوزخ است و هر چه از من شنیدید، به قرآن و سنت من عرضه کنید، پس اگر موافق آن دو بود بپذیرید و گرنه رد کنید. (۵۶)

د) امام صادق علیه السلام به کسی که خبرهای دروغی را به پدرش امام باقر علیه السلام نسبت می‌داد، لعنت کردند و فرمودند: هر چه از ما شنیدید، اگر شاهد و گواهی از قرآن یا سایر سخنان ما بر آن پیدا کردید، بپذیرید و گرنه نپذیرید. (۵۷)

ه) امام رضا علیه السلام فرمودند: سند سخنان ما، قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (۵۸)

و) یکی از مهم‌ترین علوم اسلامی، علم رجال است که برای شناخت خبر صحیح از غیر صحیح، افرادی را که حدیث نقل می‌کنند، مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌دهد.

پیام‌ها:

۱- افراد مؤمن باید اهل تحقیق و بررسی باشند، نه افرادی زودباور و سطحی‌نگر. «یا ایها الذین آمنوا... فتبینوا»

۲- همه‌ی اصحاب پیامبر عادل نبوده‌اند، بلکه در میان آنان افراد فاسق و منافق نیز بوده‌اند. «ان جاءکم فاسق»

۳- افشاگری و رسوا کردن افرادی که کارشان سبب فتنه است، مانعی ندارد.

«ان جاءکم فاسق»

۴- زمینه فتنه دو چیز است: تلاش فاسق، زودباوری مؤمن. «الذین آمنوا ان جائکم فاسق... فتبینوا»

۵ - اصل در اسلام، اعتماد به مردم است، اما حساب کسی که فسق او بر همه روشن شد، از افراد عادی جداست.

«ان جاءکم فاسق... فتبینوا»

۶- افراد فاسق، در صدد ترویج اخبار دروغ و نوعی شایعه پراکنی هستند. «جائکم فاسق بنبأ»

۷- ایمان، با خوش‌باوری سازگار نیست. «آمنوا... فتبینوا»

۸ - تحقیق و بررسی را به تأخیر نیندازید. «فتبینوا» (حرف «فاء» نشانه‌ی اقدام سریع است)

۹- گاهی فاسق راست می‌گوید، بنابراین نباید همه جا سخن او را تکذیب کرد، بلکه باید تحقیق شود. «فتبینوا»

۱۰- جامعه اسلامی، در معرض تهاجم خبری است و مردم باید هوشیار باشند. «ان جائکم... فتبینوا»

۱۱- در مدیریت، باید علاج واقعه را قبل از وقوع کرد. ابتدا تحقیق و سپس اقدام کنیم. «فتبینوا ان تصیبوا قوماً

بجهالة»

۱۲- بیان فلسفه و رمز و راز احکام الهی، انگیزه‌ی مردم را برای انجام دستورات زیاد می‌کند. (فلسفه تحقیق، دوری

از ایجاد فتنه است.) «فتبینوا ان تصیبوا»

۱۳- یکی از اهداف خبرگزاری‌های فاسق، ایجاد فتنه و بهم زدن امنیت نظام است. «ان تصیبوا قوماً بجهالة»

۱۴- اقدام بر اساس یک گزارش بررسی نشده، می‌تواند جامعه‌ای را به نابودی بکشد. «ان تصیبوا قوماً»

۱۵- اقدام عجولانه و بدون بررسی و تحقیق، نوعی جهالت است. «بجهالة»

۱۶- عمل به دستورات الهی، مانع پشیمانی است. تحقیق کنیم تا مبدا پشیمان شویم. «فتبتنوا... نادمین»

۱۷- پایان کار نسنجیده، پشیمانی است. «نادمین»

«۷» وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ

و بدانید که در میان شما رسول خداست که (شما باید از او پیروی کنید و) اگر او در بسیاری از امور پیرو شما باشد، قطعاً به سختی و مشقت خواهید افتاد، ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داده و در دل‌هایتان آن را زینت بخشیده است و کفر، فسق و گناه را مورد تنفر شما قرار داده است. آنها همان رشد یافتگان هستند.

«۸» فَضَلَّ اللَّهُ مِنَّا الْإِيمَانَ وَنَعَمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

(این علاقه به ایمان و تنفر از کفر، فضل و نعمتی بزرگ از طرف خداوند است و خداوند آگاه و حکیم است.

نکته‌ها:

در ذیل آیه قبل خواندیم که ولید بن عقیبه به دروغ، خبر مخالفت مردم با پرداخت زکات را به پیامبر صلی الله علیه و آله داد. مردم آماده هجوم شدند که آیه نازل شد: هرگاه فاسقی خبری آورد تحقیق کنید. این آیه می‌فرماید: اصولاً مردم باید تابع پیغمبر باشند، نه آنکه رهبر الهی تابع هیجان‌های ناپخته‌ی برخاسته از گزارشات افراد فاسق قرار گیرد. در روایات می‌خوانیم: اگر اهل ایمان نزد شما محبوب بودند، در راه خیر هستید و اگر به گنهکاران علاقمند بودید، در شما خیری نیست. (۵۹)

بر اساس روایات، یکی از مصادیق ایمان در جمله‌ی «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ»، محبت علی ابن ابی طالب علیهما السلام و مراد از کفر و فسق و عصیان، دشمنی با اهل بیت پیامبر علیهما السلام است. (۶۰)

در حدیث می‌خوانیم: کسانی که علاقه به معنویات و تنفر از گناه را نعمت نمی‌دانند، نعمت‌های الهی را کفران کرده، عملشان کم و تلاشهای آنان نابود است. (۶۱)

رسیدن به رشد و کمال، هدیه‌ی الهی به انبیاست؛ «آتینا ابراهیم رُشده» (۶۲) و وظیفه‌ی آنها رشد دادن دیگران می‌باشد؛ «یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرُشاد» (۶۳) آنان نیز خود به دنبال رشد بوده‌اند، چنانکه حضرت موسی در بیابان‌ها به دنبال حضرت خضر می‌رود تا از طریق علم او به رشد برسد؛ «هل اتبعک علی أن تعلمن مما علمت رُشداً» (۶۴)

ایمان زمینه‌ی رشد، «ولیؤمنوا بی لعلمهم یرشدون» (۶۵) و کتب آسمانی وسیله‌ی رشد هستند، «یهدی الی الرُشد» (۶۶). در این آیه نیز مؤمنان واقعی اهل رشد معرفی شده‌اند. «اولئک هم الراشدون» به هر حال مراد از رشد در قرآن، رشد معنوی است، و این کوه فکری است که انسان رشد را تنها در کامیابی‌های دنیوی بداند.

در مدیریت و سیاست‌گذاری جامعه، اگر تصمیم‌گیرنده معصوم یا عادل نباشد، از استبدادی سر در می‌آورد که در آن رشدی نیست، «و ما أمر فرعون برشید» (۶۷) ولی اگر تصمیم‌گیرنده معصوم یا عادل باشد، زمینه‌ی رشد فراهم است. «اولئک هم الراشدون»

پیام‌ها:

۱- اگر می‌خواهیم پشیمان نشویم باید به تعالیم انبیا مراجعه کنیم. (در آیه‌ی قبل، سخن از ندامت و پشیمانی بود و این آیه می‌فرماید: به پیامبر مراجعه کنید تا از کارهای ندامت‌آور بیمه شوید.) «نادمین - و اعلموا ان فیکم رسول الله»

۲- حضور پیامبر و رهبران الهی، امتیاز خاصی برای جامعه است. «فیکم رسول الله»

۳- رهبر باید در دسترس مردم باشد. «ان فیکم رسول الله»

۴- توقع مشورت کردن پیغمبر با مردم مانعی ندارد، اما اطاعت پیامبر از مردم انتظاری نابجاست. «لو یطیعکم... لَعَنَتُمْ...»

۵ - مشکلات جوامع به خاطر دوری از مکتب انبیا و عمل به سلیقه‌ها و هوسهای شخصی است. «لو یطیعکم... لَعَنَتُمْ...»

۶- رهبر جامعه اسلامی باید استقلال رأی داشته باشد. «لو یطیعکم... لَعَنَتُمْ...» (دشمن نیز همین نوع مشکلات را که برخاسته از سستی رأی رهبر است می‌خواهد، چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: «وَدَّوْا مَا عَنِتُمْ...» (۶۸))

۷- در مواردی که حکمی از طرف خدا و رسول نیست، مشورت با مردم و پیروی از آنها مانعی ندارد. «فی کثیرٍ من الامر»

۸ - گرایش به مذهب، امری فطری است که خداوند در انسان به ودیعه گذاشته است. «حَبَبَ الیکم الایمان...»

۹- ایمان، امری قلبی است که با جبر و تحمیل سازگار نیست. «حَبَبَ الیکم الایمان»

۱۰- ایمان، زینت دلهاست. «و زینة فی قلوبکم» همان گونه که کوه‌ها، دریاها، معادن، گل‌ها، آبشارها و همه‌ی آنچه روی زمین است، زینت زمین است. «اَنَا جَعَلْنَا مَا عَلَی الْاَرْضِ زینَةً لِّهَا» (۶۹) (آری، زینت انسان، کمالات معنوی است و جلوه‌های مادی، زینت زمین هستند).

۱۱- تولی و تبری باید در کنار هم باشد، اگر اهل ایمان را دوست داریم باید از اهل کفر، فسق و عصیان نیز بیزار باشیم. «حَبَبَ الیکم الایمان... کره الیکم الکفر...»

۱۲- انکار قلبی و انگیزه‌ی فاسد، مقدمه‌ی طغیان است. ابتدا فرمود: «الکفر» و سپس «الفسوق و العصیان»

۱۳- آفات ایمان؛ کفر، فسوق و عصیان است. «حَبَبَ الیکم الایمان... کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان»

۱۴- تنفر از بدی‌ها، امری فطری است، «کره الیکم الکفر...» و این تنفر، مایه‌ی رشد انسان است. «اولئک هم الرّاشدون»

۱۵- کسانی که از کفر، فسق و عصیان تنفر ندارند، رشد ندارند. «کره... اولئک هم الرّاشدون»

۱۶- از نعمت‌های بزرگ الهی، علاقه به ایمان و بیزاری از کفر، فسق و عصیان است. «حَبَبَ الیکم الایمان... کره الیکم الکفر... فضلاً من الله و نعمة»

۱۷- فضل خداوند، بر اساس علم و حکمت اوست، نه بدون ملاک و گزافه. «فضلاً... و الله علیم حکیم»

«۹» وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

و اگر دو گروه از مؤمنان به نزاع و جنگ پرداختند، پس میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید. سپس اگر یکی از دو گروه بر دیگری تجاوز کرد، با متجاوز بجنگید تا به فرمان خداوند بازگردد. پس اگر متجاوز بازگشت (و دست از تجاوز برداشت)، میان آن دو گروه به عدالت صلح برقرار کنید و عدالت ورزید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.

نکته‌ها:

گرچه اقتضای ایمان، دوری از نزاع و برخورد میان مؤمنان است، اما مؤمنان، معصوم نیستند که خطایی از آنها سرزنند و چه بسا گفتن جمله‌ای یا انجام کاری، موجب بروز درگیری میان آنان گردد. بنابراین باید آماده بود تا در

صورت بروز چنین برخوردهایی، ضمن خاموش کردن آتش فتنه، حقّ مظلوم پایمال نشود و چنان با ظالم برخورد شود که دیگر تجاوزی تکرار نگردد.

در حدیث می‌خوانیم: برادر دینی خود را خواه ظالم باشد یا مظلوم، یاری کن. اگر مظلوم است، در گرفتن حقّ و اگر ظالم است، در جلوگیری از ظلم. (۷۰)

این آیه، آیه‌ای است که برای تلاوتش دو دست قطع شد. در ماجرای جنگ جمل، هر چند حضرت علی علیه السلام مخالفان را از برپا کردن جنگ نهی فرمود، اما طرفداران عایشه گوش ندادند و حضرت به خداوند شکایت کرد که مردم نافرمانی می‌کنند. آنگاه قرآن را به دست گرفت و فرمود: کیست که آیه «و ان طائفتان من المؤمنین...» را برای مردم بخواند؟

شخصی به نام مسلم مجاشعی گفت: من این آیه را با صدای بلند می‌خوانم. امام فرمود: دستان تو را قطع و تو را شهید خواهند کرد. گفت: «هذا قليل في ذات الله» شهادت من در راه خدا چیزی نیست. آنگاه قرآن را به دست گرفت و در برابر لشکر عایشه ایستاد و مردم را به ایمان به خدا دعوت کرد تا شاید خونی ریخته نشود و جنگی صورت نگیرد، اما آنان بر او حمله کردند و دست راست او را قطع کردند، قرآن را به دست چپ گرفت، دست چپ او را نیز جدا کردند، قرآن را به دندان گرفت، سرانجام این تلاوت کننده قرآن را به شهادت رساندند. حضرت علی علیه السلام بعد از شهادت او دستور حمله داد. (۷۱)

آری، ابتدا باید با استناد به قرآن، اتمام حجت نمود و سپس شجاعانه تا آخرین نفس در راه هدف مبارزه کرد.

عدالت

در این آیه، سه بار سخن از برقراری صلح و اصلاح میان مردم بر اساس عدالت به میان آمده است: «فاصِلِحوا بينهما بالعدل و اقسِطوا انّ الله يحبّ المقسطين» اصولاً، آفرینش بر اساس حقّ و عدل است. «بالعدل قامت السموات» (۷۲) و بعثت انبیا برای آن بوده است که مردم به عدالت قیام کنند. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (۷۳)

در جوامع امروزی، تحقق عدالت ملازم قانون‌مداری و بی‌عدالتی مرادف قانون‌گریزی است. اما کدام قانون؟ قانونی که ساخته دست بشری همچون خودماست؟ قانونی که هر روز در حال تغییر و تحول است؟ قانونی که در آن منافع افراد و احزاب نهفته و برخاسته از افکار ناپخته و اطلاعات محدود و تحت تأثیر تهدیدها، تطمیع‌ها و هوسهای خود و دیگران وضع شده است؟ قانونی که قانون‌گذارش انواع قانون‌گریزی‌ها دارد و خود به آن عمل نمی‌کند؟ آیا این قوانین می‌تواند برای انسان قداست و کرامت داشته باشد و برای جامعه، عدالت و امنیت را به ارمغان آورد؟

آنچه می‌تواند صلح و عدالت را در جامعه حاکم سازد و از هرگونه خطا و نقص به دور باشد، قوانین الهی است که توسط پیامبران به بشر عرضه شده است. قوانینی که خالق انسان بر پایه‌ی علم و حکمت و لطف بی‌نهایت وضع کرده و آورنده‌ی آن اولین عامل به آن است. پیام‌ها:

- ۱- ایجاد نزاع و درگیری میان مؤمنان، یک جرّقه است نه یک جریان، موقّتی است نه دائمی. «اِقْتَتِلُوا» نشان از پدید آمدن نزاع است، نه دوام آن و گرنه می‌فرمود: «يَقْتَتِلُونَ»
- ۲- مسلمانان در برابر یکدیگر مسئولند و بی‌تفاوتی در برابر درگیری‌ها پذیرفته نیست. «فَاصِلِحُوا بَيْنَهُمَا»

۳- برای آشتی دادن و برقراری صلح میان مسلمانان، باید با سرعت و بدون تأخیر قیام کنیم. (حرف فاء در «فَاصْلِحُوا» نشانه‌ی سرعت است)

۴- اگر یکی از دو گروه درگیر، یاغی‌گری کرد، اُمّت اسلامی باید بر ضدّ او بسیج شود. «فَإِنْ بَغَتْ... فِقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي»

۵- برای برقراری امنیّت و عدالت، حتّی اگر لازم شد باید مسلمانان یاغی کشته شوند. آری، خون یاغی ارزش ندارد. «فَإِنْ بَغَتْ... فِقَاتِلُوا...»

۶- در برابر خشونت باید خشونت به خرج داد. «فَإِنْ بَغَتْ... فِقَاتِلُوا»

۷- در سرکوب یاغی، طفره نرویم و مسامحه نکنیم. «فِقَاتِلُوا» (حرف «فاء» علامت تسریع است)

۸- جنگ و قتال در اسلام، هدف مقدّس دارد. «حَتّٰی تَفْیَءَ الِیْ اَمْرِ اللّٰهِ»

۹- مدّت مبارزه تا زمان رسیدن به هدف است، «حَتّٰی تَفْیَءَ الِیْ اَمْرِ اللّٰهِ» و ساعت، ماه و تاریخ خاصی ندارد. مثل مدّت مراجعه بیمار به پزشک و مصرف دارو است که تا زمان سلامتی باید ادامه یابد.

۱۰- در مبارزات اسلامی، هدفهای شخصی، قومی، حزبی، یا انتقام، خودنمایی و گرفتن زهر چشم از دیگران مطرح نیست، بلکه هدف، برگشتن یاغی به راه خداست. «حَتّٰی تَفْیَءَ الِیْ اَمْرِ اللّٰهِ»

۱۱- در مرحله‌ی درگیری که متجاوز معلوم نیست، باید تلاش برای خاموش کردن اصل فتنه و ایجاد صلح باشد، «فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» ولی در مرحله‌ی بعد که متجاوز و یاغی شناخته شد، صلح باید در سمت و سوی دفاع از مظلوم و گرفتن حقّ او از ظالم باشد. «فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ»

۱۲- وظیفه مسلمانان در شرایط مختلف تفاوت دارد؛ گاهی اصلاح است و گاهی جنگ. (در این آیه، هم کلمه «اصْلِحُوا» دو بار آمده است و هم کلمه «قاتلوا»)

۱۳- هر کجا طوفان غرائز و غضب و لغزشگاه خطرناکی بود، سفارشات پی‌درپی لازم است. «بِالْعَدْلِ، اقْسَطُوا... یَحِبُّ الْمَقْسُطِينَ»

۱۴- صلحی ارزش دارد که حقّ به صاحبش برسد، وگرنه سازش ذلّت‌بار، مرگ‌آفرین و تحمیلی است. «اصْلِحُوا... و اقْسَطُوا»

۱۵- هر کجا تحمّل مشکلات لازم است، از اهرم محبّت استفاده کنید. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

۱۶- صلح دادن دو طرف جنگ بدون برقراری عدالت، محبوب خداوند نیست. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

«۱۰» إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

همانا مؤمنان با یکدیگر برادرند، پس میان برادران خود، (در صورت اختلاف و نزاع) صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.
نکته‌ها:

این آیه، رابطه‌ی مؤمنان با یکدیگر را همچون رابطه‌ی دو برادر دانسته که در این تعبیر نکاتی نهفته است، از جمله:

(الف) دوستی دو برادر، عمیق و پایدار است.

(ب) دوستی دو برادر، متقابل است، نه یک‌سویه.

(ج) دوستی دو برادر، بر اساس فطرت و طبیعت است، نه جاذبه‌های مادی و دنیوی.

(د) دو برادر در برابر بیگانه، یگانه‌اند و بازوی یکدیگر.

(ه) اصل و ریشه دو برادر یکی است.

و) توجّه به برادری مایه‌ی گذشت و چشم‌پوشی است.

ز) در شادی او شاد و در غم او غمگین است.

امروزه برای اظهار علاقه، کلمات رفیق، دوست، هم شهری و هم وطن بکار می‌رود، اما اسلام کلمه برادر را بکار برده که عمیق‌ترین واژه‌هاست.

در حدیث، دو برادر دینی به دو دست تشبیه شده‌اند که یکدیگر را شستشو می‌دهند. (۷۴)

در این آیه و آیه‌ی قبل، سه بار فرمان «اصلحوا» تکرار شده که نشانه‌ی توجّه اسلام به برقراری صلح و دوستی میان افراد جامعه است.

در آیه قبل فرمود: «فاصلحوا... و اقسطوا» به عدالت، صلح برقرار کنید و این آیه می‌فرماید: «فاصلحوا... و اتقوا» در برقراری صلح، از خدا بترسید. اگر شما را به عنوان میانجی پذیرفتند، خدا را در نظر بگیرید و حکم دهید، نه آنکه اصلاح شما، مایه‌ی ظلم و ستم به یکی از طرفین گردد.

اخوت و برادری

از امتیازات اسلام آن است که اصلاحات را از ریشه شروع می‌کند. مثلاً می‌فرماید: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» (۷۵) تمام عزّت برای خداست، چرا به خاطر کسب عزّت به سراغ این و آن می‌روید؟ یا می‌فرماید: «إِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» (۷۶) تمام قدرت‌ها از اوست، چرا هر ساعتی دور یک نفر می‌چرخید؟! در این آیه نیز می‌فرماید: همه‌ی مؤمنان با یکدیگر برادرند، بعد می‌فرماید: اکنون که همه برادر هستید، قهر و جدال چرا؟ همه با هم دوست باشید.

بنابراین برای اصلاح رفتار فرد و جامعه باید مبنای فکری و اعتقادی آنان را اصلاح کرد.

طرح برادری و اخوت و بکارگیری این واژه، از ابتکارات اسلام است.

در صدر اسلام پیامبر صلی الله علیه وآله به همراه هفتصد و چهل نفر در منطقه‌ی «نخيله» حضور داشتند که جبرئیل نازل شد و فرمود: خداوند میان فرشتگان عقد برادری بسته است، حضرت نیز میان اصحابش عقد اخوت بست و هر کس با کسی برادر می‌شد. مثلاً:

ابوبکر با عمر، عثمان با عبدالرحمن، سلمان با ابوذر، طلحه با زبیر، مصعب با ابویوب انصاری، حمزه با زیدبن حارثه، ابودرداء با بلال، جعفر طیار با معاذبن جبل، مقداد با عمار، عایشه با حفصه، ام‌سلمه با صفیه و شخص پیامبر صلی الله علیه وآله با علی علیه السلام عقد اخوت بستند. (۷۷)

در جنگ اُحد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دستور داد دو نفر از شهدا، به نام‌های عبدالله بن عمر و عمر بن جموح را که میانشان برادری برقرار شده بود، در یک قبر دفن کنند. (۷۸)

برادری نسبی، روزی گسسته خواهد شد، «فلا أنساب بینهم» (۷۹) ولی برادری دینی حتی در قیامت پایدار است.

«إخواناً علی سُررٍ متقابلین» (۸۰)

دوستی و برادری باید تنها برای خدا باشد. اگر کسی با دیگری بخاطر دنیا دوست شود، به آنچه انتظار دارد نمی‌رسد و در قیامت نیز دشمن یکدیگر می‌شوند. (۸۱) قرآن می‌فرماید: در قیامت، دوستان با هم دشمن می‌گردند جز متّقین. «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (۸۲)

آنچه مهم‌تر از گرفتن برادر است، حفظ برادری است. در روایات از کسانی که برادران دینی خود را رها می‌کنند به شدّت انتقاد شده و سفارش شده است که اگر برادران از تو فاصله گرفتند، تو با آنان رفت و آمد داشته باش. «صِلْ مَنْ قَطَعَكَ» (۸۳)

امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، مانند یک جسد که اگر بخشی از آن بیمار گردد، همه‌ی

بدن ناراحت است. (۸۴)

حقوق برادری

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که هر یک باید آن حقوق را ادا کنند، از جمله:

۱. عفو و مهربانی به او، ۲. پنهان کردن اسرار او، ۳. جبران اشتباهات او، ۴. قبول عذر او، ۵. دفاع در برابر بدخواهان او، ۶. خیرخواهی نسبت به او، ۷. عمل به وعده‌هایی که به او داده، ۸. عیادت به هنگام بیماری او، ۹. تشییع جنازه او، ۱۰. پذیرفتن دعوت و هدیه‌ی او، ۱۱. پاداش دادن به هدایای او، ۱۲. تشکر از خدمات او، ۱۳. کوشش در یاری رسانی به او، ۱۴. حفظ ناموس او، ۱۵. برآوردن حاجت او، ۱۶. واسطه‌گری برای حل مشکلاتش، ۱۷. گمشده‌اش را راهنمایی کند، ۱۸. به عطسه او تهنیت گوید، ۱۹. سلامش را پاسخ دهد، ۲۰. به سخن و گفته‌ی او احترام گذارد، ۲۱. هدیه‌ی او را خوب تهیه کند، ۲۲. سوگندش را بپذیرد، ۲۳. دوست او را دوست بدارد و با او دشمنی نکند، ۲۴. او را در حوادث تنها نگذارد، ۲۵. هر چه را برای خود می‌خواهد برای او نیز بخواهد و... (۸۵)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از تلاوت آیه «انما المؤمنون اخوة» فرمودند: خون مسلمانان با هم برابر است و اگر یکی از آنان به کسی پناه یا امان داد، دیگران باید به آن تعهد پایبند باشند و همه در برابر دشمن مشترک، بسیج شوند. «و هم یدّ علی من سواهم» (۸۶)

صلح و آشتی در قرآن

در قرآن، واژه‌های صلح، «وَالصَّلَاحُ خَيْرٌ» (۸۷)، اصلاح، «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» (۸۸)، تألیف قلوب، «فَأَلِّفْ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» (۸۹) و سلیم، «أَدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً» (۹۰) نشان‌دهنده‌ی توجّه اسلام به صلح و صفا و زندگی مسالمت‌آمیز و شیرین است.

از نعمت‌های الهی که خداوند در قرآن مطرح کرده است، اُلفت میان دل‌های مسلمانان است. چنانکه خداوند خطاب به مسلمانان می‌فرماید: «كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» (۹۱) به یاد آورید که شما قبل از اسلام با یکدیگر دشمن بودید، پس خداوند میان دل‌های شما الفت برقرار کرد. چنانکه میان قبیله‌ی اوس و خزرج یکصد و بیست سال درگیری و فتنه بود و اسلام میان آنان صلح برقرار کرد.

اصلاح و آشتی دادن، سبب دریافت بخشودگی و رحمت از جانب خداوند شمرده شده است. «ان تَصْلَحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» (۹۲) و هر کس واسطه‌گری خوبی میان مسلمانان انجام دهد، پاداش در شأن دریافت خواهد کرد. «مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا» (۹۳)

اسلام برای اصلاح میان مردم، احکام ویژه‌ای قرار داده است، از جمله:

۱. دروغ که از گناهان کبیره است، اگر برای آشتی و اصلاح گفته شود، جرم و گناهی ندارد. «لَا كِذْبَ عَلَى الْمُصْلِحِ» (۹۴)

۲. نجوا و درگوشی سخن گفتن که از اعمال شیطان و مورد نهی است، (۹۵) اگر برای اصلاح و آشتی دادن باشد، منعی ندارد. «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» (۹۶)

۳. با این‌که عمل به سوگند، واجب و شکستن آن حرام است، اما اگر کسی سوگند یاد کند که دست به اصلاح و آشتی دادن میان دو نفر نزند، اسلام شکستن این سوگند را مجاز می‌داند. «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِئِنِ الْبَيْنَ بَيْنَ النَّاسِ» (۹۷)

۴. با این‌که عمل به وصیت، واجب و ترک آن حرام است، اما اگر عمل به وصیت، میان افرادی فتنه و کدورت می‌آورد، اسلام اجازه می‌دهد که وصیت ترک شود تا میان مردم صلح و صفا حاکم باشد. «فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (۹۸)

پیام‌ها:

۱- رابطه برادری، در گرو ایمان است. (مسائل اقتصادی، سیاسی، نژادی، جغرافیایی، تاریخی و... نمی‌تواند در مردم روح برادری به وجود آورد.) «انما المؤمنون اخوة»

جانِ گرگان و سگان از هم جداست
متحد، جان‌های شیران خداست

۲- برادری بر اساس ایمان، مشروط به سن، شغل، سواد و درآمد نیست. «انما المؤمنون اخوة»

۳- هیچ کس، خود را برتر از دیگران نداند. «اخوة» (آری، میان والدین و فرزند برتری است، ولی میان برادران، برابری است.)

۴- برای برقراری صلح و آشتی، از کلمات محبت‌آمیز و انگیزه‌آور استفاده کنیم. «اخوة فاصلحوا»

۵ - جلوگیری از نزاع و اقدام برای اصلاح و برقراری صلح، وظیفه‌ی همه است، نه گروهی خاص. «فاصلحوا»

۶- اصلاح کننده نیز خود را برادر طرفین درگیر بداند. «فاصلحوا بین أخویکم»

۷- اصلاح و آشتی دادن، آفاتی دارد که باید مراقب بود. «فاصلحوا... و اتقوا الله»

۸ - صلح و صفا، مقدمه‌ی نزول رحمت الهی است. «فاصلحوا... ترحمون»

۹- جامعه بی‌تقوا، از دریافت رحمت الهی محروم است. «اتقوا الله لعلکم ترحمون»

«۱۱» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بئسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مبدا گروهی (از شما) گروهی دیگر را مسخره کند، چه بسا که مسخره‌شدگان بهتر از مسخره‌کنندگان باشند و زنان نیز، زنان دیگر را مسخره نکنند، شاید که آنان بهتر از اینان باشند و در میان خودتان عیب‌جویی نکنید و یکدیگر را با لقب‌های بد نخوانید. (زیرا) فسق (و بدنام بودن) پس از ایمان، بد رسمی است، (و سزاوار شما نیست.) و هرکس (از این اعمال) توبه نکند، پس آنان همان ستمگرانند.

نکته‌ها:

«لمز» عیب‌جویی در روبرو و «همز» عیب‌جویی در پشت سر است (۹۹) و «تنابز» نام بردن و صدازدن دیگران با لقب بد است. (۱۰۰)

در آیه‌ی قبل، مسئله‌ی برادری میان مؤمنان مطرح شد و در این آیه اموری مطرح می‌شود که برادری را از بین می‌برد. همچنین در آیات قبل سخن از صلح و اصلاح بود، در این آیه به بعضی عوامل و ریشه‌های فتنه و درگیری که مسخره کردن، تحقیر کردن و بدنام بردن است اشاره می‌کند.

آری، یکی از برکات عمل به دستورات اسلام، سالم‌سازی محیط و جلوگیری از درگیری‌های اجتماعی است. شاید بتوان گفت که عنوان تمسخر و تحقیر که در این آیه مطرح شده، از باب نمونه است و هر سخن یا حرکتی که اخوت و برادری اسلامی را خدشه‌دار کند، ممنوع است.

با آنکه زنان در واژه «قوم» داخل بودند، اما ذکر آنان به صورت جداگانه، بیانگر خطر بیشتر تمسخر و تحقیر در میان آنان است.

تمسخر و استهزای دیگران

استهزا و مسخره کردن، در ظاهر یک گناه، ولی در باطن چند گناه است؛ گناهانی مانند: تحقیر، خوار کردن، کشف عیوب، اختلاف افکنی، غیبت، کینه، فتنه، تحریک، انتقام و طعنه به دیگران در آن نهفته است.

ریشه‌های تمسخر

۱. گاهی مسخره کردن برخاسته از ثروت است که قرآن می‌فرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَةً» (۱۰۱) وای بر کسی که به خاطر ثروتی که اندوخته است، در پیش رو یا پشت سر، از دیگران عیب‌جویی می‌کند.
۲. گاهی ریشه‌ی استهزا، علم و مدرک تحصیلی است که قرآن درباره این گروه می‌فرماید: «فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ» (۱۰۲) آنان به علمی که دارند شادند و کيفر آنچه را مسخره می‌کردند، ایشان را فرا گرفت.
۳. گاهی ریشه‌ی مسخره، توانایی جسمی است. کفار می‌گفتند: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» (۱۰۳) کیست که قدرت و توانایی او از ما بیشتر باشد؟
۴. گاهی انگیزه‌ی مسخره کردن دیگران، عناوین و القاب دهان پر کن اجتماعی است. کفار فقرایی را که همراه انبیا بودند تحقیر می‌کردند و می‌گفتند: «مَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يَنْفِرُوا» (۱۰۴) ما پیروان تو را جز افراد ارادل نمی‌بینیم.
۵. گاهی به بهانه تفریح و سرگرمی، دیگران به تمسخر گرفته می‌شوند.
۶. گاهی طمع به مال و مقام، سبب انتقاد همراه با تمسخر از دیگران می‌شود. گروهی، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی زکات عیب‌جویی می‌کردند، قرآن می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْتَبُونَ» (۱۰۵) ریشه‌ی این انتقاد طمع است، اگر از همان زکات به خود آنان بدهی راضی می‌شوند، ولی اگر ندهی همچنان عصبانی شده و عیب‌جویی می‌نمایند.
۷. گاهی ریشه‌ی مسخره، جهل و نادانی است. هنگامی که حضرت موسی برای حل اختلاف و درگیری دستور کشتن گاو را داد، بنی‌اسرائیل گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ موسی علیه السلام گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (۱۰۶) به خدا پناه می‌برم که از جاهلان باشم. یعنی مسخره برخاسته از جهل و نادانی است و من جاهل نیستم.
۸. گاهی سرچشمه تمسخر، ریاکاری و بهانه‌گیری و شخصیت‌شکنی است. «يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جَهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ» (۱۰۷)
- یکی از کارهای مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بعثت تغییر نام افراد و مناطقی بود که دارای نام زشت بودند. (۱۰۸) زیرا نام بد، وسیله‌ای برای تمسخر و تحقیر است.
- عقیل، برادر حضرت علی علیه السلام بر معاویه وارد شد، معاویه برای تحقیر او گفت: درود بر کسی که عمویش ابولهب، لعنت شده‌ی خداوند است و خواند: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» عقیل فوری پاسخ داد: درود بر کسی که عمه‌ی او چنین است و خواند: «وَأَمْرَاتِهِ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (زن ابولهب، دختر عمه‌ی معاویه بود). (۱۰۹)
- پیام‌ها:
- ۱- ایمان، با مسخره کردن بندگان خدا سازگار نیست. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا»
- ۲- کسی که مردم را از توهین به دیگران باز می‌دارد نباید در شیوه‌ی سخنش توهین باشد. «لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ» (نفرمود: «لَا تَسْخَرُوا» یعنی شما که مسخره‌کننده هستید.)
- ۳- مسخره، کلید فتنه، کینه و دشمنی است. «لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ...» (بعد از بیان برادری و صلح و آشتی در آیات قبل، از مسخره کردن نهی شده است)
- ۴- در شیوه‌ی تبلیغ، آنجا که مسئله‌ای مهم است یا مخاطبان متنوع هستند، باید مطالب تکرار شود. «قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ... وَلَانِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ»

۵ - ریشه‌ی مسخره کردن، احساس خودبرتربینی است که قرآن این ریشه را می‌خشکاند و می‌فرماید: نباید خود را بهتر از دیگران بدانید، شاید او بهتر از شما باشد. «عسی ان یكونوا خیرا»
۶- ما از باطن و سرانجام مردم آگاه نیستیم، پس نباید ظاهربین، سطحی‌نگر و امروزین باشیم. «عسی ان یكونوا خیرا...»

۷- عیب‌جویی از مردم، در حقیقت عیب‌جویی از خود است. «و لاتلمزوا انفسکم»

۸ - نقل عیب دیگران، عامل کشف عیوب خود است. «و لاتلمزوا انفسکم»

۹- بد صدا زدن، یک طرفه باقی نمی‌ماند، دیر یا زود مسئله به دو طرف کشیده می‌شود. «لاتنازوا بالالقاب» («تنازوا» برای کار طرفینی است)

۱۰- مسخره کردن و بدنام بردن، گناه است و توبه لازم دارد. «و من لم یتب فاولئک هم الظالمون» (البته توبه تنها به زبان نیست، بلکه توبه‌ی تحقیر کردن، تکریم نمودن است.)

۱۱- مسخره، تجاوز به حریم افراد است و اگر مسخره کننده توبه نکند، ظالم است. «فاولئک هم الظالمون»

«۱۲» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری گمان‌ها دوری کنید، زیرا بعضی گمان‌ها گناه است. و (در کار دیگران) تجسس نکنید و بعضی از شما دیگری را غیبت نکند، آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (هرگز) بلکه آن را ناپسند می‌دانید و از خدا پروا کنید، همانا خداوند بسیار توبه‌پذیر مهربان است. نکته‌ها:

در ادامه آیه قبل، این آیه نیز به عواملی چون سوءظن، تجسس و غیبت، که صلح و صفا و اخوت میان مؤمنان را به هم می‌زند اشاره می‌کند.

در قرآن، به حسن ظن سفارش شده و از گمان بد نسبت به دیگران نهی گردیده است. در سوره‌ی نور می‌خوانیم: «لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَأَنفُسِهِمْ خَيْرًا» (۱۱۰) چرا در باره‌ی شنیده‌های خود نسبت به مردان و زنان با ایمان، حسن ظن ندارید؟

همان‌گونه که آیه‌ی نهم این سوره، برای امنیت و حفظ جان مردم، همه‌ی مسلمانان را مسئول مبارزه با یاغی و تجاوزگر دانست، این آیه نیز برای حفظ آبروی مردم؛ سوءظن، تجسس و غیبت را حرام کرده است. امروزه حقوق‌دانان جهان، از حقوق بشر حرف می‌زنند، ولی اسلام به مسائلی از قبیل تمسخر، تحقیر، تجسس و غیبت توجه دارد که حقوق‌دانان از آن غافلند.

هیچ گناهی مثل غیبت به درندگی بی‌رحمانه تشبیه نشده است. آری، حتی حیوانات درنده هم نسبت به هم جنس خود تعرض نمی‌کند.

اقسام سوء ظن و بدگمانی

سوء ظن اقسامی دارد که بعضی پسندیده و برخی ناپسند است:

۱. سوءظن به خدا، چنانکه در حدیث می‌خوانیم: کسی که از ترس خرج و مخارج زندگی ازدواج نمی‌کند، در حقیقت به خدا سوء ظن دارد؛ گویا خیال می‌کند اگر تنها باشد خدا قادر است رزق او را بدهد، ولی اگر همسر داشته باشد، خدا قدرت ندارد. این سوءظن، مورد نهی است.

۲. سوء ظن به مردم، که در این آیه از آن نهی شده است.

۳. سوء ظن به خود، که مورد ستایش است. زیرا انسان نباید به خود حسن ظن داشته باشد و همه کارهای خود را بی عیب ببیند. حضرت علی علیه السلام در برشمردن صفات متقین در خطبه همام می فرماید: یکی از کمالات افراد باتقوا آن است که نسبت به خودشان سوء ظن دارند.

آری، افرادی که خود را بی عیب می دانند، در حقیقت نور علم و ایمانشان کم است و با نور کم، انسان چیزی نمی بیند. اگر شما با یک چراغ قوه وارد سالنی بزرگ شوید، جز اشیای بزرگ چیزی را نمی بینید، ولی اگر با نور قوی مانند پرژکتور وارد سالن شدید، حتی اگر چوب کبریت یا سنجاقی در سالن باشد می توانید آن را ببینید.

افرادی که نور ایمانشان کم است، جز گناهان بزرگ چیزی به نظرشان نمی آید و لذا گاهی می گویند: ما که کسی را نکشته ایم! از دیوار خانه ای که بالا نرفته ایم! و گناه را تنها این قبیل کارها می پندارند، اما اگر نور ایمان زیاد باشد، تمام لغزش های ریز خود را نیز می بینند و به درگاه خدا ناله و استغفار می کنند.

اگر کسی نسبت به خود خوش بین شد، هرگز ترقی نمی کند. او مثل کسی است که دائماً به پشت سر خود و به راههای طی شده نگاه می کند و به آن مغرور می شود، ولی اگر به جلو نگاه کند و راههای نرفته را ببیند، خواهد دانست که نرفته ها چند برابر راههای رفته است!

توجه به این نکته لازم است که معنای حسن ظن؛ سادگی، زودباوری، سطحی نگری و غفلت از توطئه ها و شیطنتها نیست. اُمت اسلامی هرگز نباید به خاطر حسن ظن های نابجا، دچار غفلت شده و در دام صیادان قرار گیرد.

غیبت و پیامدهای آن

غیبت آن است که انسان در غیاب شخصی چیزی بگوید که مردم از آن خبر نداشته باشند و اگر آن شخص بشنود، ناراحت شود. (۱۱۱)

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: دست از سر مرده ها بردارید و بدی های آنان را بازگو نکنید، کسی که مُرد، خوبی هایش را بیان کند. (۱۱۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: غیبت کننده اگر توبه کند، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و اگر توبه نکند، اولین کسی است که به دوزخ برده می شود. (۱۱۳)

امام رضا علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که هر کس از ریختن آبروی مسلمانان خود را حفظ کند، خداوند در قیامت لغزشهای او را نادیده می گیرد. (۱۱۴)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: هر کس زن یا مردی را غیبت کند، تا چهل روز نماز و روزه اش پذیرفته نمی شود. (۱۱۵)

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: در قیامت هنگامی که نامه ای اعمال انسان به دست او داده می شود، عده ای می گویند: چرا کارهای خوب ما در آن ثبت نشده است؟ به آنها گفته می شود: خداوند، نه چیزی را کم و نه چیزی را فراموش می کند، بلکه کارهای خوب شما به خاطر غیبتی که کرده اید از بین رفته است. در مقابل افراد دیگری، کارهای نیک فراوانی در نامه ای عمل خود می بینند و گمان می کنند که این پرونده از آنان نیست، به آنها می گویند: به واسطه ی غیبت شدن، نیکی های کسی که شما را غیبت کرده، برای شما ثبت شده است. (۱۱۶)

سؤال: چرا در روایات کیفر یک لحظه غیبت کردن، محور نابودی عبادات چند ساله ی انسان بیان شده است؟ آیا این نوع کیفر عادلانه است؟

پاسخ: همان گونه که غیبت کننده در یک لحظه، آبرویی را که مؤمن سال‌ها به دست آمده می‌ریزد، خداوند هم عباداتی را که او سال‌ها بدست آورده از بین می‌برد. بنابراین محو عبادات چندساله، یک کیفر عادلانه است. رسول خداصلی الله علیه وآله در آخرین سفر خود به مکه فرمودند: خون و مال و آبروی مسلمان، محترم است، همان گونه که این ماه ذی‌الحجه و این ایام حج محترم است. (۱۱۷)

در روایات، نام غیبت کننده در کنار کسی آمده که دائماً شراب می‌خورد. «تَحْرِمُ الْجَنَّةَ عَلَى الْمَغْتَابِ وَ مُدْمِنِ الْخَمْرِ» (۱۱۸) کسی که غیبت می‌کند و شراب می‌نوشد، از بهشت محروم است. بر اساس روایات، کسی که عیوب برادر دینی خود را پی‌گیری (و برای دیگران نقل) کند، خداوند زشتی‌های او را آشکار می‌کند. (۱۱۹)

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: یک درهم ربا، از سی و شش زنا بدتر است و بزرگ‌ترین ربا، معامله با آبروی مسلمان است. (۱۲۰) در حدیث می‌خوانیم: نشستن در مسجد به انتظار نماز جماعت، عبادت است البته مادامی که منجر به غیبت نشود. (۱۲۱)

پیامبرصلی الله علیه وآله در آخرین خطبه خود در مدینه فرمودند: اگر کسی غیبت کند، روزی او باطل است. (۱۲۲) یعنی از برکات و آثار معنوی که یک روزه‌دار برخوردار است، محروم می‌شود. اگر از بدن انسان زنده قطعه‌ای جدا شود، امکان پر شدن جای آن هست، ولی اگر از مرده چیزی کنده شود، جای آن همچنان خالی می‌ماند. غیبت، بردن آبروی مردم است و آبرو که رفت دیگر جبران نمی‌شود. «لحم اخیه میتاً» جبران غیبت

برای جبران غیبت‌هایی که در گذشته مرتکب شده‌ایم، در صورتی که غیبت‌شونده زنده و در قید حیات است؛ اگر به او بگوییم که ما غیبت تو را کرده‌ایم ناراحت می‌شود، به گفته بعضی مراجع تقلید (۱۲۳)، نباید به او گفت، بلکه باید بین خود و خداوند توبه کرد و اگر امکان دسترسی به شنوندگان غیبت است، به گونه‌ای با ذکر خیر و تکریم آن فرد، تحقیر گذشته را جبران کنیم و اگر غیبت‌شونده ناراحت نمی‌شود، از خود او حلالیت بخواهیم؛ اما اگر غیبت شونده از دنیا رفته است، باید توبه کرده و از درگاه خداوند عذرخواهی کنیم که البته خداوند توبه‌پذیر و بخشنده است. شیخ طوسی در شرح تجرید، بر اساس حدیثی از پیامبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید: اگر غیبت شونده، غیبت را شنیده است، جبران آن به این است که نزد او برویم و عذرخواهی کرده و حلالیت بخواهیم، اما اگر نشنیده است، باید هرگاه یادی از غیبت شونده کردیم، برای او استغفار نماییم. «أَنَّ كَفَّارَةَ الْغِيْبَةِ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنْ اغْتَابَكَ كَلِّمًا ذَكَرْتَهُ» (۱۲۴)

موارد جواز غیبت

در مواردی، غیبت کردن جایز است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در مقام مشورت در کارهای مهم؛ یعنی اگر شخصی درباره‌ی دیگری در مورد ازدواج و گزینش و مسئولیت دادن و... مشورت خواست، ما می‌توانیم عیب‌های آن فرد را به مشورت کننده بگوییم.
۲. برای ردّ سخن و عقیده‌ی باطل اشخاصی که دارای چنین اعتقاداتی هستند، نقل سخن و عیب سخن آنها جایز است، تا مبدا مردم دنباله‌رو آنها شوند.
۳. برای گواهی دادن نزد قاضی، باید حقیقت را گفت گرچه غیبت باشد.
۴. برای اظهار مظلومیت، بیان کردن ظلم ظالم مانعی ندارد.
۵. کسی که بدون حیا و آشکارا گناه می‌کند، غیبت او مانعی ندارد ندارد.

۶. برای ردّ ادعاهای پوچ، غیبت مانعی ندارد. کسی که می‌گوید: من مجتهدم، دکترم، سیّد، و ما می‌دانیم که او اهل این صفات نیست، جایز است به مردم آگاهی دهیم تا فریب نخورند.

شنیدن غیبت

وظیفه شنونده، گوش ندادن به غیبت و دفاع از مؤمن است. در حدیث می‌خوانیم: «السَّاکِتُ شَرِيكُ الْقَاتِلِ» (۱۲۵) کسی که غیبت را بشنود و سکوت کند، شریک جرم گوینده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس غیبتی را بشنود و آن را ردّ کند، خداوند هزار باب شرّ را در دنیا و آخرت بر او می‌بندد، ولی اگر ساکت بود و گوش داد، گناه گوینده نیز برای او ثبت می‌شود. و اگر بتواند غیبت‌شونده را یاری کند، ولی یاری نکند، در دو دنیا خوار و ذلیل می‌شود. (۱۲۶)

در روایتی، غیبت کردن؛ کفر و شنیدن و راضی بودن به آن، شرک دانسته شده است. (۱۲۷)

در آیه ی ۳۶ سوره اسراء می‌خوانیم: «انّ السَّمْعَ و البصرَ والفؤادَ کلّ اولئک کان عنه مسئولا» هر یک از گوش و چشم و دل انسان، در قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرند. بنابراین ما حق شنیدن هر حرفی را نداریم. پیام‌ها:

- ۱- ایمان، تعهّدآور است و باید از یک‌سری افکار و اعمال دوری نماید. «یا ایّها الذین آمنوا اجتنبوا...» (ایمان، با سوءظن و تجسّس و غیبت سازگار نیست).
- ۲- برای دوری از گناهان حتمی، باید از گناهان احتمالی اجتناب کنیم. (بنابراین از آنجایی که برخی گمان‌ها گناه است، باید از بسیاری گمان‌ها، دوری کنیم.) «اجتنبوا کثیراً... انّ بعض الظن اثم»
- ۳- در جامعه‌ی ایمانی، اصل بر اعتماد، کرامت و برائت انسان‌ها است. «انّ بعض الظن اثم»
- ۴- برای جلوگیری از غیبت باید زمینه‌های غیبت را مسدود کرد. (راه ورود به غیبت، اوّل سوء ظن و سپس پیگیری و تجسّس است، لذا قرآن به همان ترتیب نهی کرده است.) «اجتنبوا کثیراً من الظن... لاتجسسوا ولا یغتب»
- ۵ - گناه، گرچه در ظاهر شیرین و دلنشین است، ولی در دید باطنی و ملکوتی، خبثات و تنفّرآور است. «یأکل لحم اخیه میتاً» (باطن غیبت، خوردن گوشت مرده است و درباره هیچ گناهی این نوع تعبیر بکار نرفته است).
- ۶- از شیوه‌های تبلیغ و تربیت، استفاده از مثال و تمثیل است. «أیحبّ احدکم...»
- ۷- در شیوه نهی از منکر، از تعبیرات عاطفی استفاده کنیم. «لا یغتب... أیحبّ احدکم ان یأکل لحم اخیه»
- ۸ - غیبت و بدگویی از دیگران حرام است، از هر سنّ و نژاد و مقامی که باشد. «لا یغتب...» («احدکم» شامل کوچک و بزرگ، مشهور و گمنام، عالم و جاهل، زن و مرد و... می‌شود).
- ۹- مردم باایمان، برادر و هم‌خون یکدیگرند. «لحم اخیه»
- ۱۰- همان گونه که مرده قدرت دفاع از خود را ندارد، شخصی که مورد غیبت قرار گرفته است، چون حاضر نیست، قدرت دفاع ندارد. «میتاً»

- ۱۱- غیبت کردن، نوعی درّندگی است. «یأکل لحم اخیه میتاً»
- ۱۲- غیبت، با تقوا سازگاری ندارد. «لا یغتب... واتقوا الله»
- ۱۳- تقوا، انسان را به سوی توبه سوق می‌دهد. «واتقوا الله ان الله توّاب»
- ۱۴- در اسلام بن‌بست وجود ندارد، با توبه می‌توان گناه گذشته را جبران کرد. «لا یغتب... ان الله توّاب رحیم»
- ۱۵- عذرپذیری خداوند، همراه با رحمت است. «توّاب رحیم»

۱۶- توبه پذیری خداوند، جلوه‌ای از رحمت اوست. «تَوَّابٌ رَحِيمٌ»

«۱۳» يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست، همانا خدا دانای خبیر است.
نکته‌ها:

بعضی مفسران این آیه را مرتبط با آیات قبل دانسته و گفته‌اند: چون مسخره و غیبت کردن، برخاسته از روحیه‌ی خودبرتربینی و تحقیر دیگران است، این آیه می‌فرماید: ملاک برتری و کرامت، تقواست، نه جنس و نژاد.
در این آیه به سه اصل مهم اشاره شده است: اصل مساوات در آفرینش زن و مرد، اصل تفاوت در ویژگی‌های بشری و اصل این که تقوا ملاک برتری است. البته در آیات دیگر قرآن، ملاک‌هایی از قبیل علم، سابقه، امانت، توانایی و هجرت نیز به چشم می‌خورد.
پیام‌ها:

۱- مرد یا زن بودن، یا از فلان قبیله و قوم بودن، ملاک افتخار نیست که اینها کار خداوند است. «خَلَقْنَا، جَعَلْنَا»
۲- تفاوت‌هایی که در شکل و قیافه و نژاد انسان‌ها دیده می‌شود، حکیمانه و برای شناسائی یکدیگر است، نه برای تفاخر. «لتعارفوا»

۳- کرامت در نزد مردم زودگذر است، کسب کرامت در نزد خداوند مهم است. «اكرمکم عندالله»
۴- قرآن، تمام تبعیض‌های نژادی، حزبی، قومی، قبیله‌ای، اقلیمی، اقتصادی، فکری، فرهنگی، اجتماعی و نظامی را مردود می‌شمارد و ملاک فضیلت را تقوا می‌داند. «ان اكرمکم عندالله اتقاکم»
۵ - برتری جویی، در فطرت انسان است و اسلام مسیر این خواسته‌ی فطری را تقوا قرار داده است. «ان اكرمکم عندالله اتقاکم»

۶- ادّعی تقوا و تظاهر به آن نکنیم که خدا همه را خوب می‌شناسد. «علیم خبیر»
«۱۴» قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
آن اعراب بادیه‌نشین گفتند: ما ایمان آورده‌ایم، به آنان بگو: شما هنوز ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید: اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است و اگر خدا و رسولش را اطاعت کنید، خداوند ذره‌ای از اعمال شما کم نمی‌کند. همانا خداوند آمرزنده مهربان است.
نکته‌ها:

مراد از اعراب، بادیه‌نشینانند که بعضی آنان مؤمن بودند، چنانکه در سوره‌ی توبه از آنان تجلیل شده است: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاليَوْمِ الْآخِرِ» (۱۲۸)، ولی بعضی از آنان خود را بالاتر از آنچه بودند می‌پنداشتند و ادّعی ایمان می‌کردند، در حالی که یک تازه مسلمان بی‌ش نبودند.

تفاوت اسلام با ایمان

۱. تفاوت در عمق.

اسلام، رنگ ظاهری است، ولی ایمان تمسک قلبی است. امام صادق صلی الله علیه وآله به مناسبت آیه‌ی «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» (۱۲۹) فرمود: رنگ الهی اسلام است، و در تفسیر آیه‌ی «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» (۱۳۰) فرمود: تمسک به ریسمان محکم الهی، همان ایمان است. (۱۳۱)

۲. تفاوت در انگیزه.

گاهی انگیزه‌ی اسلام آوردن، حفظ یا رسیدن به منافع مادی است، ولی انگیزه‌ی ایمان حتماً معنوی است. امام صادق علیه السلام فرمودند: با اسلام آوردن، خون انسان حفظ می‌شود و ازدواج با مسلمانان حلال می‌شود، ولی پاداش اخروی بر اساس ایمان قلبی است. (۱۳۲)

۳. تفاوت در عمل.

اظهار اسلام، بدون عمل ممکن است، ولی ایمان باید همراه عمل باشد، چنانکه در حدیث می‌خوانیم: «الایمانُ إقرارٌ وعَمَلٌ و الاسلامُ إقرارٌ بلاَعَمَلٍ» (۱۳۳) بنابراین در ایمان، اسلام نهفته است، ولی در اسلام ایمان نهفته نیست. در حدیث دیگری، اسلام، به مسجد الحرام و ایمان به کعبه تشبیه شده که در وسط مسجد الحرام قرار گرفته است. (۱۳۴)

امام باقر علیه السلام فرمود: ایمان، چیزی است که در قلب مستقر می‌شود و انسان به وسیله آن به خدا می‌رسد و عمل، آن باور قلبی را تصدیق می‌کند. ولی اسلام چیزی است که در گفتار و رفتار ظاهر می‌گردد، گرچه در قلب جای نگرفته باشد. (۱۳۵)

۴. تفاوت در رتبه.

در حدیث می‌خوانیم: ایمان، بالاتر از اسلام و تقوا، بالاتر از ایمان و یقین، بالاتر از تقوا است و در میان مردم چیزی کمیاب‌تر از یقین نیست. (۱۳۶)

پیام‌ها:

۱- به هر ادعا و شعاری گوش ندهیم. «و قالتِ الأعراب آمنا»

۲- ادعاهای نابجا را مهار کنیم. «قل لم تؤمنوا»

۳- هر کس حریم خود را حفظ کند و بیش از آنچه هست خود را مطرح نکند. «قولوا أسلمنا»

۴- اسلام، امری ظاهری است، ولی ایمان، به دل مربوط است. «فی قلوبکم»

۵ - با مدعیان کمال باید به گونه‌ای سخن گفت که از رسیدن به کمال ناامید نشوند. «و لما یدخل الایمان فی قلوبکم»

۶- راه رسیدن به ایمان، اطاعت عملی است، نه ادعای زبانی. «لما یدخل الایمان... و ان تطیعوا الله و رسوله...»

۷- اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار اطاعت از خدا آمده است و این نشانه‌ی عصمت پیامبر است که باید او را بدون چون و چرا اطاعت کرد. «ان تطیعوا الله و رسوله»

۸ - خداوند، عادل است و ذره‌ای از پاداش عمل انسان را کم نمی‌کند. (مدیریت صحیح آن است که ذره‌ای از حقوق دیگران کم گذاشته نشود). «لا یلتکم من اعمالکم شیئاً»

۹- اطاعت از خدا و رسول، زمینه دریافت بخشش و رحمت الهی است. «تطیعوا... ان الله غفور رحیم»

«۱۵» إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

مؤمنان، تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و دچار تردید نشدند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند. اینانند که (در ادعای ایمان) راستگویند.

سیمای مؤمن واقعی

چهار آیه‌ی قرآن با جمله «إنما المؤمنون» شروع شده که ترسیم سیمای مؤمن واقعی است:

نکته‌ها:

گروهی با سوگند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گفتند که ایمان ما صادقانه است. این آیه نازل شد که نیاز به سوگند نیست، خداوند به همه چیز آگاه است.

عرضه‌ی عقائد خود به اولیای خدا، اگر برای ارزیابی و اصلاح و یا کسب اطمینان باشد، بسیار پسندیده است، چنانکه حضرت عبدالعظیم حسنی عقائد خود را به امام هادی علیه السلام عرضه کرد. اما اگر عرضه‌ی عقائد ریاکارانه باشد، جای سرزنش و توبیخ است.

پیام‌ها:

۱- تظاهر نزد پیامبر صلی الله علیه وآله در حقیقت تظاهر نزد خداست. با این‌که این گروه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله تظاهر کردند، ولی قرآن می‌فرماید: «أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ...»

۲- در برابر خداوندی که همه چیز را می‌داند، ادّعا و تظاهر نداشته باشیم. «أَتَعْلَمُونَ... وَاللَّهُ يَعْلَمُ...»

۳- خداوند، هم به وجود اشیا آگاه است و هم خصوصیات هر چیزی را می‌داند. «يَعْلَمُ... وَهُوَ بَكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»
«۱۷» يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمْنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

آنان بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده اند. بگو: اسلام آوردنتان را بر من منت ننهید، بلکه این خداوند است که بر شما منت دارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد، اگر راست می‌گویید.

نکته‌ها:

بعضی از مسلمانان مثل طائفه‌ی بنی‌اسد، اسلام آوردن خود را منتی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می‌دانستند و می‌گفتند: ما با آغوش باز به اسلام روی آوردیم و تو باید قدرشناس ما باشی. این آیه آنان را از این عمل نهی فرمود.

خداوند در این آیه، نعمت ایمان و در آیه‌ی ۱۶۴ سوره آل‌عمران، فرستادن انبیا و در آیه‌ی ۵ سوره قصص، وارث کردن مستضعفان را منت خود بر مردم شمرده است و این نشان می‌دهد که مهم‌ترین نعمت‌ها، نعمت هدایت الهی، رهبری معصوم و حکومت حق می‌باشد.

پیام‌ها:

۱- هدایت شدن به اسلام و پذیرش اسلام، نعمت بزرگ الهی و منتی از جانب خداست. «بَلِ اللَّهُ يَمْنُ»

۲- خداوند به اسلام و ایمان و عبادت ما احتیاج و نیازی ندارد. «لَا تَمْنُوا عَلَيَّ»

۳- نشانه‌ی ایمان صادقانه، خود را منت‌دار خداوند دانستن است، نه منت گذاشتن بر او. «لَا تَمْنُوا... بَلِ اللَّهُ يَمْنُ... ان كنتم صادقين» (مسلمان واقعی خود را طلبکار خدا نمی‌داند).

۴- منت نهادن بر پیامبر، در حقیقت منت گذاردن بر خداست. (خداوند پاسخ منت بر پیامبرش را آنگونه می‌دهد که گویا منت بر او گذاشته‌اند). «يَمْنُونَ عَلَيْكَ... بَلِ اللَّهُ يَمْنُ...»

۵- شما اسلام آوردن خود را منت می‌گذارید، «يَمْنُونَ عَلَيْكَ ان اسلموا» در حالی که خداوند شما را به مرحله‌ی ایمان هدایت فرموده است. «هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ»

۶- مقصد نهایی تکامل انسان، ایمان است، «هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ» نه تظاهر به اسلام، زیرا منافقان نیز در ظاهر چنین می‌باشند.

«۱۸» إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

همانا خداوند نهان آسمان‌ها و زمین را می‌داند و خداوند به آنچه عمل می‌کنید بیناست.

پیام‌ها:

- ۱- در آسمان‌ها و زمین، اسرار نهفته و نامکشوف بسیاری است. «انّ الله يعلم غیب السموات و الارض»
- ۲- انگیزه‌های پنهان بشر، گاهی به مراتب پیچیده‌تر از غیب آسمان‌ها و زمین است. (در مورد آسمان‌ها، واژه «یعلم» به کار رفته و در مورد عمل انسان‌ها، واژه «بصیر» آمده است.)
- ۳- در مدار توحید، ارزشها بر اساس تظاهر، منت و شعار نیست، بلکه بر اساس اخلاص قلبی است که آگاهی بر آن مخصوص خداست. «انّ الله يعلم غیب السموات و الارض» (خداوندی که غیب و پنهان هستی را می‌داند، چگونه ایمان درونی ما را نمی‌داند؟)
- ۴- اگر انسان به علم و بصیرت خداوند ایمان داشته باشد، در رفتار و گفتار خود دقت می‌کند. «والله بصیر بما تعملون» (اگر بدانیم از روزه‌ای فیلم ما را می‌گیرند و یا صدای ما را ضبط می‌کنند، در کلمات و حرکات خود دقت بیشتری می‌کنیم.)
- ۵- علم خداوند همراه با بصیرت او است. علم او، اجمالی، سطحی، یک جانبه، قابل تردید و موقت نیست. «ان الله يعلم... والله بصیر...»

«والحمد لله رب العالمین»

بخش اقتصاد و اوصاف قرآن

بسمه تعالی

۱- **تردیدی نیست که قرآن از سوی خدا بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است؛ اما چرا به زبان عربی؟ و آیا الفاظ عربی قرآن نیز از سوی خدا است، یا این الفاظ از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله است؟**

نزول قرآن به زبان عربی با توجه به مخاطبان نخستین و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله - که عرب زبان بودند - یک جریان طبیعی است و هر سخنوری، مطالب خویش را با زبان مخاطبان مستقیم خود، بیان می‌کند. خداوند متعال نیز در فرستادن پیامبران و ابلاغ پیام‌های خویش، همین رویه را به کار گرفته است.

در این باره، توجه به چند نکته مهم بایسته است:

یک. قرآن کریم اگر چه برای تنزل در این عالم، نیاز به زبانی خاص دارد و آن عربی فصیح و مبین است؛ ولی زبان و فرهنگ آن، همان «زبان فطرت» است که قابل فهم برای همگان است و تنها در این صورت، می‌تواند جهانی باشد. اگر فرهنگ قرآن، مربوط به یک نژاد و گروه خاصی بود، هیچ گاه نمی‌توانست به این صورت جهانی شود.

دوم. همان طور که ایجاد حقیقت وحی، اختصاص به ذات خداوند متعال دارد؛ تنزل آن حقیقت به لباس عربی مبین و الفاظ اعتباری نیز کار او است. و الفاظ قرآن کریم هم مانند مفاهیم آن، از سوی خداوند تعیین شده و از همین رو آرایش‌های لفظی قرآن، یکی از وجوه اعجاز آن است. آیات متعدد قرآن و تفاوت سبک بیان و عبارت‌های روایات پیامبر، با قرآن هم به این موضوع دلالت دارد

سوم. اعراب، اولین گروه مخاطب پیامبر بودند در نتیجه باید این پیام را به خوبی درک می کردند. پس حکمت اقضا می کرد تا اصول تربیتی و زبان فطری قرآن، رنگ و زبان عربی بگیرد؛ هر چند منحصر به عرب زبانان نبود.

۲- چرا در روایات بر خواندن عبارات عربی قرآن تأکید شده و چرا نگاه به قرآن عبادت است ولی لفظ فارسی چنین مزیتی را ندارد؟

این امر دلایل متعددی دارد؛ از جمله:

۱. ایجاد زبانی مشترک در میان همه پیروان و در واقع فراهم ساختن نوعی وحدت و پیوند بین المللی دینی، باعث تأکید بر قرائت و حفظ زبان عربی شده است.

۲. روح و محتوای هر پیام و سخنی در قالب زبان اصلی خود، عمیق تر درک می شود تا وقتی که به زبان های دیگر برگردانده شود و قرآن که دارای مضامین بسیار بلند و عالی است، هرگز قابل ترجمه دقیق و کامل به هیچ زبانی نبوده و نیست. ترجمه های قرآن معمولاً نارسا و در مواردی دارای غلط است.

۳. قرآن علاوه بر محتوای مطالب، از لطافت زیبایی و نکات ادبی عجیبی برخوردار است که خود یکی از وجوه اعجاز قرآن می باشد و در قالب هیچ ترجمه ای بیان شدنی نیست

تشویق و ترغیب بر استفاده از همان الفاظی که جبرئیل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل فرموده، یکی از شیوه های حفظ قرآن از تحریف است؛ چنان که وقتی مطلبی نزد همگان با یک قرائت معین به اثبات رسیده باشد، - در صورت تحریف- تحریف آن مشخص خواهد شد. از این رو در تاریخ اسلام وقایعی نقل شده است که مسلمانان حتی نسبت به جا به جایی یا حذف یک «واو»، حساسیت نشان می دادند.

۴. زبان عربی بنا به آنچه در روایات آمده است برترین و بهترین زبان ها است و همین که آخرین دین و کامل ترین دین به زبان عربی نازل شده و تنها کتاب معجزه الهی که الفاظ آن دارای اعجاز است به این زبان نازل شده در برتر بودن آن کافی است.

۵. در پایان گفتنی است، اگرچه تلاوت قرآن و نگاه به آیات آن ثواب دارد اما به هر مقدار تلاوت آیات همراه با دقت و تفکر باشد از فواید این جهانی و ثواب های آخرتی بیشتر بهره مند خواهیم بود.

۳- عده ای می گویند اینکه قرآن گفته کسی نمی تواند متنی مانند قرآن بیاورد، مختص قرآن نیست، مثلاً برای اشعار حافظ و سعدی و یا متون ملاصدرا نیز نظیر وجود ندارد و کسی نمی توانند همانند آن را بیاورد؟ آیا این تحدی قرآن منطقی است؟

در این باره باید دانست؛ مسأله تحدی تنها در قالب الفاظ و زیبایی های شعر خلاصه نمی شود بلکه می توان گفت: اساس این تحدی در مورد حقایق جهان هستی و وقایع تاریخ پیامبران و دقایق هدایت انسان است که قرآن آن را بیان نموده و در قالبی بی نظیر ارائه نموده، قالبی که از یک سو نثر است و محدودیت قافیه و ردیف را ندارد و از سوی دیگر همانند نظم است و از زیبایی و روانی و آهنگ پذیری برخوردار است و از ملال آوری متن ساده به دور است.

قرآن مجید به بیان موضوعات فراوانی پرداخته است؛ بهترین و جالب ترین حقایق را به بشر ارائه داده است حقایقی که خلل، فساد و بطلان هرگز بر آن راه ندارد. افزون بر آن حلاوت و طراوت موجود در قرآن آمیزه ای را فراهم آورده که بشر از خلق چنین اثر شگفت و ژرفی، ناتوان و عاجز می باشد. به تعبیر استاد مطهری؛ بشر از خلق این هندسه بی نظیر موجود در قرآن ناتوان است.

اما آثار و اشعار شاعران هر یک در جهتی بر دیگری برتری دارند. به طور مثال حافظ در غزل عرفانی بسیار عالی شعر می سراید و فردوسی در حماسه سرایی گوی سبقت را ربوده است

بنابراین می توان نتیجه گرفت برای همآوردی میان صاحبان سخن و یا شاعران لازم است در میدانی همچون قرآن، وارد شوند و متنی آماده کنند که بیانگر حقایق و اسرار جهان هستی، اخلاق، احکام و تاریخ باشد و با نظم و آهنگ موزون ارائه شود. در این صورت برای هر داور با انصاف و صاحب فن بدون تعصب، تفاوت دو متن مشهود و محسوس خواهد بود.

۴- قرآن برای هدایت همگان به خصوص گمراهان و کافران است؛ پس چرا در برخی آیات گفته شده کافران از هدایت قرآن محرومند و هدایت نمی شوند؟

نخست باید دانست، گاهی کفر و گمراهی به جهت ناآگاهی و نادانی و گاهی به جهت حق ستیزی و هواپرستی است. نوع اول را در اصطلاح «کفر و جهل بسیط» و غیرعمدی و نوع دوم را «کفر و جهل مرکب» و عمدی می گویند.

گروه اول از طریق آگاهی بر آیات قرآن هدایت پذیرند؛

اما گروه دوم به سوء اختیار خود حق ستیزند و آیات قرآن در دل هایشان نفوذ نمی کند. از این رو خواندن قرآن همان گونه که برای انسان های پاک دل، حجاب ها را برمی دارد؛ برای عده ای حجاب است. در این زمینه خداوند سبحان به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا»؛ «وقتی قرآن تلاوت می کنی میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده ای پوشیده قرار می دهیم.»

حجاب گاهی مادی و جسمانی است، (مانند دیوار، سنگ و پرده) و گاهی معنوی و نامحسوس است (مانند گناه و غفلت که انسان گنه کار آنها را نمی بیند ولی آنها مانع مشاهده جمال حق می شود).

انسان با تکرار گناه و انس با گناه، گوش شنوایی نسبت به مطالب حق نخواهد داشت. هر بار تکرار گناه، علاقه و شیفتگی به باطل را دوچندان می کند و انسان را از فضای مصلحت دورتر می کند و در نتیجه به جایی می رساند که هر آیت و نشانه حقی را به سخره نیز بگیرد؛ از این رو قلب چنین شخصی از درک و شهود آیات الهی محروم می شود. نظیر جسمی که به دلیل بیماری بهترین میوه های شیرین به کام او تلخ می آید.

۵- اگر قرآن برای همه زمان ها و مکان ها است؛ چرا از اصطلاحات و فرهنگ رایج عربستان بهره برده است؟

قرآن در بیان پیام و آموزه های خود، از الفاظ، عبارات و مثال های رایج بین مردم عرب آن زمان استفاده کرده است؛ ولی آنچه فرهنگ ساز است، پیام آن مثال ها و عبارات است و «پیام ها» فراتر از محدودیت زمان، مکان و قوم خاصی است. روشن است که اهداف قرآن، در آن مثال ها و مصادیق محدود نمی گردد؛ ولی برای تفهیم و محاوره، گریزی از آنها نیست. مفاهیم و معانی

بلند و ژرف، از رهگذر آن مثال‌ها و مصادیق، پی‌گیری می‌شود و نتایج معرفتی، اخلاقی و هدایتی را برای عموم مردم به ارمغان می‌آورد.

بنابراین عربی بودن قرآن و به کارگیری بعضی از مثال‌های رایج در حجاز، به جهت آن است که مخاطبان اولیه قرآن، مردم آن سامان بودند. اما زبان عربی، موجب محدودیت ارسال پیام و بیان اهداف قرآن به مردم عرب نیست؛ بلکه برای همگان و به طور همیشه، قابل استفاده است و این دو با هم منافات ندارد؛

این از ویژگی‌ها و معجزات قرآن است که گاهی از عبارات و زبان ویژه یک منطقه، استفاده می‌کند؛ ولی برای سایر مناطق و فرهنگ‌ها نیز قابل استفاده است و گاهی تعبیرات را به گونه‌ای می‌آورد که چندمنظوره بوده و همه آنها پذیرفتنی است.

البته در قرآن تنها برخی از نمونه‌های رایج در منطقه حجاز، گزینش و از آنها یاد شده است. این موارد به گونه‌ای است که علاوه بر ملموس بودن برای عرب‌ها، مورد پذیرش جامعه بشری و قابل توجه برای دیگران نیز می‌باشد.

در پایان گفتنی است؛ استفاده از زبان یک قوم، غیر از استفاده از فرهنگ آن قوم است. قرآن اگرچه به زبان عربی است؛ ولی فرهنگ نوینی را با خود به همراه آورده و در موارد بسیاری، با عناصر فرهنگی حاکم بر شبه جزیره، به مخالفت برخاسته و آنها را نسخ کرده است.

۶- چرا بعد از کشف هر حقیقت علمی ادعا می‌کنیم که این حقیقت در قرآن بیان شده است؟

در راستای پاسخ به این پرسش، نکاتی چند شایان توجه است:

یک. در قرآن به برخی از موضوعات اشاراتی شده است و وقتی یک مسئله علمی کشف شد، آن گاه روشن می‌شود که آن اشاره برای چه بوده است. در این آیه دقت کنید:

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»؛ «خداست آن ذات پاک که آسمان‌ها را بدون ستونی که مشاهده کنید، برافراشته است.

تا قبل از اینکه جاذبه زمین و اجرام مادی توسط «نیوتن» کشف شود، معنای این آیه در هاله‌ای از ابهام بود. اما وقتی جاذبه کشف شد، معنای آن وضوح بیشتری یافت. می‌دانیم که در عالم طبیعت برای هر چیزی سببی قرار داده شده و بر این اساس برافراشتن آسمان‌ها، بدون سبب امکان ندارد. بنابراین پایه و نیرویی وجود دارد؛ ولی آن را نمی‌بینیم.

دو. در تفسیر برخی از آیات، مطالبی بیان شده که بر ما روشن نیست و باید در انتظار بمانیم تا حقایق جدیدی کشف شود. از باب نمونه: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» «خدا کسی است که هفت آسمان را آفرید و مانند آن آسمان‌ها از زمین خلق فرمود.

منظور از هفت آسمان و هفت زمین، هنوز کاملاً مشخص نیست و باید در انتظار پیشرفت ابزار و کشفیات جدید بود.

البته ناگفته نماند از آن رو که علم دستخوش نوسان است و هر روز تئوری تازه ای به بازار علم می آید و نظریات قبلی را یا به کلی ابطال کرده یا دستخوش تلزل می سازد، لذا مفسران در تطبیق آیات قرآن با علوم روز، با احتیاط و دست به عصا راه می روند. به دیگر عبارت: علما و دانشمندان از اظهار این نکات، خودداری کرده و اجازه نمی دهند اشتباهات گذشته تکرار شود.

۷- چرا خداوند تورات و انجیل را همانند قرآن از تحریف حفظ نکرد؟

در این باره اشاره به چند نکته شایان توجه است:

یک. چون ادیان پیشین برای مقطع و برهه ای از تاریخ، کارآیی داشته و با پیشرفت زمان و تاریخ، باید در آنها تحولاتی حاصل می شد؛ حفظ آن کتاب ها برای همیشه ضروری نبوده است.

دو. برای حفظ یک متن به صورت اصلی، باید شرایط طبیعی چنین امری فراهم باشد. در عصرهای گذشته تکامل خط و کتابت به آن میزان نبوده است که بتواند متنی را در بستر خویش و به صورت کامل حفظ کند.

سه. الفاظ و جملات تورات و انجیل دارای خصوصیت ویژه و متمایز از سایر کلمات اعم از کلمات بشر و روایات قدسی نداشت - و به عنوان معجزه صادر نگشته بود بلکه پیام هایی بود جهت هدایت انسان ها - معجزه حضرت موسی علیه السلام ید بیضاء و عصا بود و معجزه حضرت عیسی علیه السلام مرده زنده کردن و مریض شفا دادن بود. برخلاف قرآن که همین الفاظ و آیات و سوره ها، جایگاه معجزه و خارق العاده ای داشت و دارد.

چهار. دین حضرت موسی و عیسی علیهما السلام به عنوان دین آخر مطرح نبودند، در این صورت طبیعی است که اگر تحریفی صورت بگیرد راه اصلاح آن توسط شریعت بعدی ممکن است، برخلاف اسلام و قرآن که به عنوان دین آخر و کامل ترین ادیان مطرح است.

پنج. شاید حکمت و اراده الهی بر این بود که تا آخرالزمان یک کتاب معتبر آسمانی بیشتر در دست بشر نباشد تا همه بر گرد یک محور جمع گردند. به همین جهت، دیگر کتاب های آسمانی تحریف شد و تنها قرآن مصون از تحریف باقی ماند.

۸- چگونه می توان استخاره کرد و شرایط آن چیست؟

«استخاره» در لغت، به معنای طلب خیر از خداوند متعال است که دانا به امور و عواقب کارها است. در کنار این معنا، گاهی استخاره به معنای نوعی قرعه در هنگام تحیر است که همراه با دعا و درخواست از خداوند متعال به کار برده می شود. این نوع استخاره معمولاً با تسبیح و قرآن انجام می شود.

استخاره برای رفع تحیر بین دو فعلی که تردید در انجام آن داری می باشد از این رو در استخاره مشورت و تعقل و تفکر شروط مهمی می باشد که باید قبل از استخاره صورت بگیرد یعنی اگر بعد از فکر کردن و مشورت کردن اگر نتیجه ای نگرفت و حالت تردید باقی بود به استخاره بپردازد.

در روایات، استخاره به معنای طلب خیر از خداوند متعال، بسیار مورد سفارش قرار گرفته است، و ائمه اطهار علیهم السلام، شیعیان را ترغیب کرده اند کارهای خود را بر اساس استخاره انجام دهند.

امام باقر علیه السلام فرموده است: «كُنَّا نَتَعَلَّمُ الْإِسْتِخَارَةَ كَمَا نَتَعَلَّمُ السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ» «ما استخاره را آموزش می دهیم، همان گونه که سوره قرآن را آموزش می دهیم.»

روایت دوم تصریح دارد که پس از طلب خیر از خداوند متعال، هر اتفاقی که برای استخاره کننده بیفتد، می بایست از آن راضی باشد.

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «... مَا أَبَالِي إِذَا اسْتَخَرْتُ اللَّهَ عَلَى أَىِّ جَنْبِي وَقَعْتُ» «... آن گاه که استخاره کردم، باکی ندارم که چه بر من واقع می شود»

دلیل آن را بایست در این نکته جست و جو کرد که استخاره کننده، خود را به خدا سپرده و خداوند متعال نیز به خیر او آگاه تر است. بنابراین در صورت عمل بر اساس استخاره، هر اتفاقی که بیفتد، باید ایمان داشته باشد که خیر او در آن بوده است.

۹- صیغه نذر چیست و آیا جمله خاصی دارد؟

همه مراجع: آری، نذر صیغه خاصی دارد؛ برای مثال شخصی در مورد شفا یافتن بیماری اش نذر می کند که مبلغی به فقیر بدهد؛ پس چنین می گوید: «إِنْ شَفَى اللَّهُ مَرْضَى فَلِلَّهِ عَلَى أَنْ أُعْطِيَ الْفَقِيرَ كَذَا». البته لازم نیست به عربی بخواند. همین اندازه کافی است که بگوید: اگر بیماری من شفا یابد، برای خدا بر عهده من است که فلان مبلغ را به فقیر بدهم.

۱۰- آیا تغییر نذر جایز است؟

برای مثال کسی که نذر کرده در روز عاشورا، به مردم حلیم بدهد، آیا می تواند به جای آن خوراکی دیگری بدهد؟ یا حلیم را در روزهای دیگر ماه محرم به مصرف برساند؟

همه مراجع: اگر نذر طبق صیغه معتبر شرعی بوده، تغییر آن جایز نیست؛ بلکه باید به همان صورت که نذر کرده، عمل کند و در غیر این صورت تغییر مورد نذر، اشکال ندارد.

۱۱- آیا عمل به نذر فوری است؟

مثلاً چنانچه شخص نذر کند که اگر حاجتش برآورده شود، ده روز روزه بگیرد؛ آیا باید بلافاصله این کار را بکند؟

همه مراجع: اگر برای گرفتن روزه ها زمان معین نکرده، لازم نیست بعد از برآورده شدن حاجتش، بلافاصله روزه بگیرد.

تبصره. البته سهل انگاری و کوتاهی در عمل به نذر، جایز نیست

احکام مالی

اهمیت حقوق مالی

• پرسش ۵۷۰. درباره حق الناس و حقوق مالی توضیح دهید؟

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۱؛ «خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آنها رد کنید...».

احکام و مسائل مربوط به حق الناس دو قسم است:

۱. امور مالی (مانند بدهی، مظالم، خمس، زکات و...)،

۲. امور غیر مالی (مانند غیبت، تهمت، هتک حرمت و...) .

آنچه در این بخش بیان می‌شود، احکام و مسائل قسم اول است. حقوق مالی در اسلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و باید در رعایت این حقوق، بسیار دقت کرد؛ چه اینکه اگر اندکی از مال دیگران تضییع گردد و وی راضی نشود؛ به هیچ وجه با توبه و پشیمانی پاک نمی‌گردد! امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «اولین قطره خون شهید، کفاره گناهان او است؛ مگر بدهکاری که کفاره آن ادای آن است»^۲.

۱. نساء (۴)، آیه ۵۸.

۲. «أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الشَّهِيدِ كَفَّارَةٌ لِذَنْبِهِ إِلَّا الدَّيْنَ فَإِنَّ كَفَّارَتَهُ قَضَائِهِ»: من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۳۶۸۸.

حق الناس دوران کودکی

● پرسش ۵۷۱. در دوران کودکی، پولی از کسی برداشته‌ام و نمی‌توانم آن را به او بگویم، وظیفه‌ام چیست؟ آیا می‌توانم از طرف او صدقه بدهم؟
همه مراجع، باید به هر طریقی که ممکن است، پول را به او برسانید و لازم نیست بگویید بابت چه چیز است و حتی می‌توانید به وسیله شخص دیگری، به او برسانید و یا به حساب بانکی او واریز کنید. صدقه دادن کفایت نمی‌کند.^۱

دست‌رسی به صاحب مال

● پرسش ۵۷۲. اگر مالی را از کسی برداشته باشیم و اکنون به او دست‌رسی نداریم، تکلیف چیست؟
آیات عظام امام، بهجت، صافی و نوری، اگر از پیدا کردن صاحبش مأیوس هستید، باید آن را با اجازه مجتهد، از طرف صاحبش به فقیر صدقه بدهید.^۲
آیات عظام تبریزی، خامنه‌ای، سیستانی، فاضل، مکارم و وحید، اگر از پیدا کردن صاحبش مأیوس هستید، باید آن را از طرف صاحبش به فقیر صدقه بدهید و احتیاط واجب آن است که با اجازه مجتهد باشد.^۳

فوت صاحب مال

● پرسش ۵۷۳. اگر در گذشته، پولی را از کسی برداشته باشیم و اکنون از دنیا رفته است؛ چگونه آن را جبران کنیم؟
آیات عظام امام، بهجت، صافی و نوری، اگر وارثان او را می‌شناسید، باید به هر طریق

۱. دفتر: همه مراجع.

۲. توضیح المسائل مراجع، م ۲۲۷۹ و نوری، توضیح المسائل، م ۲۲۷۳.

۳. توضیح المسائل مراجع، م ۲۲۷۹؛ وحید، توضیح المسائل، م ۲۳۳۱ و خامنه‌ای، استفتاء، س ۱۵۵۹.

ممکن، به آنها برسانید و اگر از پیدا کردن آنان مأیوسید، باید آن را با اجازه مجتهد از طرف آنها به فقیر صدقه دهید.^۱

آیات عظام تبریزی، خامنه‌ای، سیستانی، فاضل، مکارم و وحید؛ اگر وارثان او را می‌شناسید، باید به هر طریق ممکن، به آنها برسانید و اگر از پیدا کردن آنان مأیوسید، باید آن را از طرف آنها به فقیر صدقه دهید و احتیاط واجب آن است که با اجازه مجتهد باشد.^۲

بیمه دیگران

● پرسش ۵۷۴. آیا استفاده از بیمه دیگران، جایز است؟

همه مراجع: استفاده از دفترچه بیمه دیگری، برخلاف مقررات و موجب ضمان استفاده کننده است.^۳

تلفن کارتی

● پرسش ۵۷۵. اختلال در تلفن کارتی و استفاده از آن، چه حکمی دارد؟

همه مراجع: استفاده خلاف مقررات از اموال دولت، حرام و موجب ضمان است.^۴

۱. توضیح المسائل مراجع، م ۲۲۷۹ و نوری، توضیح المسائل، م ۲۲۷۳.

۲. توضیح المسائل مراجع م ۲۲۷۹؛ وحید، توضیح المسائل، م ۲۳۳۱ و خامنه‌ای، استفتاء، س ۱۵۵۹.

۳. دفتر: همه مراجع.

۴. دفتر: همه مراجع.

فیش غذا

● پرسش ۵۸۰. اعتبار فیش‌های غذای دانشجویان در صورت عدم دریافت غذا در روز معین باطلی شود؛ آیا جایز است آنها را در روزهای دیگر، به عنوان فیش‌های معتبر برای دریافت غذا ارائه دهیم؟
همه مراجع: استفاده از فیش‌هایی که از اعتبار ساقط شده‌است، برای دریافت غذا جایز نیست و تصرف در غذایی که با آن گرفته می‌شود، جایز نبوده و موجب ضمان است.^۱

یخچال خوابگاه

● پرسش ۵۸۱. استفاده دانشجویان از مواد خوراکی دیگران - که در یخچال مشترک نگه‌داری می‌شود - چگونه است؟
همه مراجع: استفاده از آنها، بدون اجازه صاحبش جایز نیست.^۲

مواد خوراکی

● پرسش ۵۸۲. آیا جایز است از مواد خوراکی دوستان استفاده کنیم و پول آن را به او بدهیم؟
همه مراجع: خیر، بدون اجازه صاحبش جایز نیست.^۳

۱. خامنه‌ای، اجوبه الاستفتاءات، ص ۱۹۶۳ و دفتر: همه مراجع.

۲. دفتر: همه مراجع.

۳. دفتر: همه مراجع.

احکام خمس

اهمیت خمس

● پرسش ۲۲۸. درباره خمس و اهمیت آن توضیح دهید؟
 ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ﴾^۱؛ «و بدانید که هر چه غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و رسول و از آن خویشاوندان [او] و یتیمان و یتوایان و در راه ماندگان است».

«خمس» در لغت به معنای پنج یک می‌باشد و در اصطلاح فقه عبارت است از: پرداخت یک پنجم درآمدی که از راه زراعت، صنعت، تجارت، پژوهش و یا از طریق کارگری و کارمندی در مؤسسات گوناگون، به دست می‌آید.^۲
 خمس به امام علیه السلام و سادات اختصاص می‌یابد و باید آن را در عصر غیبت به فقیه جامع شرایط داد.^۳

شارع مقدس به صاحب مال، فرصت داده چنانچه تا یک سال، آن را در مؤونه و

۱. انفال (۸)، آیه ۴۱.

۲. البته در مورد هدایا، جوایز و هر فایده‌ای که بدون کسب به دست می‌آید، میان مراجع بزرگوار تقلید اختلاف نظر است که در متن بدان اشاره شده است.

۳. العروة الوثقی، ج ۲، م ۷۲.

نیازهای خود و خانواده استفاده نکند و تمام و یا مقداری از آن تا پایان سال زیاد بیاید، خمس آن را بپردازد.

آیه خمس، در عصر رسالت، نازل شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این فریضه را به اجرا درآورده است. به طور مسلم آن حضرت، خمس غنیمت‌های جنگی را دریافت می‌کرد. اما خمس سود تجارت - هر چند بنا به ضرورت و مصالحی - تا عصر امامان علیهم السلام به تأخیر افتاد؛ ولی بی‌شک وجود آن در دوره امامان، غیرقابل انکار است.^۱

«خمس» یکی از فریضه‌های اسلامی است و قرآن مجید آن را در کنار جهاد قرار داده و هر دو را از ریشه ایمان دانسته است؛ چه اینکه نشانه صداقت ایمان، مبارزه با مال‌اندوزی و تطهیر نفس است. حضرت باقر علیه السلام فرموده است: «برای هیچ کس جایز نیست از مالی که خمس به آن تعلق گرفته، چیزی بخرد؛ مگر اینکه حق ما را به ما برساند».^۲

آیه ۴۱ سورة «انفال» به طور روشن و صریح، بر اصل وجوب خمس دلالت می‌کند؛ از این رو شیعه و سنی بر اصل آن اتفاق نظر دارند. البته ممکن است دلالت آیه بر مواردی از آن (مانند درآمد کسب) روشن و شفاف نباشد؛ ولی بی‌شک به کمک روایات متعددی، به خوبی وجوب خمس درآمد استفاده می‌شود.^۳

خمس دارای حکمت‌ها و اسرار گوناگونی است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. خمس به منظور تأمین هزینه‌های امام علیه السلام به عنوان رئیس حکومت،

۱. خویی، سید ابوالقاسم، مستند العروة الوثقی، کتاب الخمس، ص ۱۹۶؛ هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الخمس، ج ۲، ص ۴۵ و مدرسی، محمد تقی، احکام الخمس، ص ۱۶.
 ۲. «لَا يَجِلُّ لِأَخِيذِ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقُّنَا»: وسائل الشیعه، ج ۶، باب ۱، ح ۴.
 ۳. ر. ک: وسائل الشیعه، ابواب ما یجب فیہ الخمس و ابواب الانفال.

- برای پیشبرد نظام اسلامی و اداره جامعه، واجب گردیده است^۱؛ از این رو در روایت از خمس به عنوان «وجه الاماره» یاد شده است.^۲
۲. خداوند متعال برای حفظ کرامت و عزت پیامبر اسلام، محل تأمین بودجه فقیران بنی هاشم و منسوبان به آن حضرت را از خمس قرار داد و سهم آنان را قرین سهم خود و رسول کرد تا زمینه تحقیر نسبت به آنان از بین برود.^۳
۳. خمس برای تأمین بودجه هر کار خیری است که امام بخواهد انجام دهد و برای هر موردی که صلاح بداند، مصرف کند.^۴
۴. خمس وسیله‌ای برای رشد و کمال انسان محسوب می‌شود که ادای آن، باعث جلب روزی و وسیله آمرزش گناهان می‌گردد.^۵
۵. خمس برای احیای دین خدا و تحقق حکومت اسلامی واجب گردیده است.^۶

● پرسش ۲۲۹. مؤونه چیست؟

«مؤونه» به مخارجی گفته می‌شود که در زندگی، هزینه می‌گردد و شامل موارد ذیل است:

۱. هزینه‌های زندگی شخصی؛ مانند: خوراک و پوشاک، خانه مسکونی، وسایل زندگی، وسایل نقلیه، وسایل تحصیلی، رایانه، هزینه ازدواج و...

۱. ناصر، مکارم شیرازی، یک صد و هشتاد پرسش و پاسخ، ص ۴۲۳ - ۴۲۵ و تعلیقات علی المروة، کتاب الخمس، ص ۳۹۲.

۲. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۶، کتاب الخمس، باب ۲، ح ۱۲.

۳. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۶، ابواب قسمة الخمس، باب ۱، ح ۴ و ۸.

۴. «فَمَا كَانَ لِلَّهِ قَهْوٌ لِرَسُولِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ شَاءَ»؛ آنچه خاص خدا است، برای پیامبر اسلام است، هر جا صلاح بداند قرار می‌دهد؛ همان، ابواب الانفال، باب ۱، ح ۱۲.

۵. در مکاتبه امام رضا (علیه السلام) به یکی از یارانش آمده است: «إِنَّ إِخْرَاجَهُ (خمس) وَمُفَاتِحَ رِزْقِكُمْ وَتَحْقِيقَ دُئُوبِكُمْ»؛ پرداخت خمس کلید جلب روزی و وسیله آمرزش گناهان است؛ همان، ابواب الانفال، باب ۳، ح ۲.

۶. در همان مکاتبه آمده است «إِنَّ الْخُمْسَ عَوْنٌ عَلَي دِينِنَا»؛ خمس، کمک ما در پیاده کردن دین خداست؛ همان، ابواب الانفال، باب ۳، ح ۲.